



روند، نه وحدت و انسجام، که تشتت و فروپاشی است!

آخرین گام در مجارستان

مطبوعات و خبرگزاریهای کشورهای امپریالیستی طی چند روز گذشته با شور و شعف زاید ا لوصفی اخبار و گزارشات مربوط به آخرین تحولات در مجارستان و تصمیمات سوسیال-خائنین مجار را منتشر ساختند.

از مدت‌ها پیش در پی بروز یک بحران اقتصادی و سیاسی در مجارستان و تقویت جناح سوسیال-رفرمیست در درون حزب کارگران سوسیالیست این حقیقت آشکار شده بود که مجارستان بسرعت راه انحطاط را میپیماید. انجام یک رشته تحولات اقتصادی و سیاسی در جهت تقویت مناسبات سرمایه داری که در پی یک رشته اختلافات خادبه مرحله اجرا درآمد، خود حزب کارگران سوسیالیست مجارستان را در معرض یک انشعاب قرار داد.

۲

کوشیدند نمونه‌هایی از این "وحدت و یکپارچگی" را عرضه کنند. انتخاب‌خامنه‌ای به جا نشینی خمینی، تغییر قانون اساسی و تصویب آن، انتخابات ریاست جمهوری و تعیین کابینه جدید، از جمله مهمترین اقدامات عملی‌ای بود که سران رژیم در تسریع انجام آن تمام هم خود را بکار بستند تا با مصطلاح انسجام و هماهنگی خود را به نمایش بگذارند. آنان نوقزده این "وحدت و یکپارچگی" را بیسابقه خواندند و خامنه‌ای که بجای خمینی - هر چند کاریکاتوری از او نشسته بود، وضعیت جدید را چنین تصویر نمود "امروز مردم بعد از گذشت دو سه ماه از رحلت حضرت امام... می بینند که رئیس جمهوری را انتخاب کردند... روسای قوه ثلاثه معین شدند و دستگای کشورهای مشغول کار هستند نظم و بر اوضاع بحمداله حاکم است...". (رسالت - ۲ شهریور ۶۸) ارگان‌های تبلیغاتی

۳

مدتی است که سران رژیم مصرا نه چینی تبلیغ می‌کنند که هیچگونه اختلافی میان آنها وجود ندارد. آنها از انسجام، وحدت و یکپارچگی مسئولین و دستگاه‌ها که دم میزنند و حتی جناح-بندهای درونی را نیز انکار میکنند. جمهوری اسلامی البته سالهاست که در آرزوی وحدت و انسجام بسر می‌برد. این رژیم در همان حال که در فراغ هماهنگی، وحدت و انسجام می‌سوزد و هر روز از درون به تشتت پیردامنه تری دچار میگردد، به تبلیغات گسترده تری پیرامون آن و تظاهر به وجود آن دست میزند. تبلیغات و کوشش‌های مداومی که از ابتدای موجودیت پرتتاق رژیم وجود داشته و یک لحظه متوقف نشده است. لذا کوشش سران رژیم در تظاهر به یکپارچگی و انسجام امر تازه‌ای نیست، اما آنچه که تازه بنظر می‌رسد، بعدا دگسترده تر و پیردامنه تر این تبلیغات و ادعاها، پس از مرگ خمینی است. و ارشین خمینی در اقدامات فوری پس از مرگ وی،

دفاع از حزبیت، علیه بی‌حزبی

۱۵۴

چشم انداز

برنامه پنج ساله جمهوری اسلامی

در حالیکه بحران اقتصادی همه ارکان زندگی اقتصادی جامعه را فرا گرفته، رفسنجانی و جناح‌اش در حاکمیت تبلیغات گسترده‌ای را سازمان داده اند تا چنین وانمود کنند که گویا برنامه پنج ساله، با برنامه‌های گذشته اساسا متفاوت است و میتوانند از طریق سروسامان دادن به امر تولید شرایط را برای رونق اقتصادی فراهم سازد، و این در حالیکه حتی نمایندگان مجلس ارتجاع نیز به ذهنی بودن بوی نتیجه بودن این برنامه برای حل بحران اذعان دارند. در همین رابطه یکی از نمایندگان میگوید این برنامه "بیشتر جهت‌گیری برای ایجاد تسهیلات سرمایه‌گذار بخش خصوصی در صنعت است که تحقق آن با توجه به ساختار اقتصادی ما، اگر امری محال و غیر ممکن نباشد،

۵

تقویت مناسبات رژیم با دولتهای امپریالیست

بیشتر اختیارات در دست رئیس جمهور و توافقی جناحها بر روی شخص رفسنجانی بعنوان رئیس قوه مجریه، که مناسبتین شخص برای اجرای سیاستهای جدید رژیم قلمداد می‌شود، در حقیقت بازتاب این مسئله است که جمهوری اسلامی در شرایط تشدید بحران اقتصادی و سیاسی و نابسامانی اوضاع اجتماعی، هیچ آلترناتیو دیگری در مقابل خود ندارد. مرگ خمینی چه به لحاظ نقشی که در تضعیف جناح "حزب الهی" بر جای گذاشت و چه به لحاظ هراسی که در دل سران حکومت افکند، به عاملی در جهت هموار کردن این مسیر تبدیل شد. عایدی مناسبات با امپریالیسم آمریکا بدلیل تاثیراتی که بزرگ سران رژیم می‌توانند در حل مشکلات جمهوری اسلامی بر جای بگذارند، در صدر برنامه‌ها قرار گرفت. رفسنجانی دوسه روز پس از اینکه به

۴

از مدت‌ها قبل از مرگ خمینی، سران جمهوری اسلامی به این نتیجه رسیده بودند که حکومت بدون پیوندها مناسبتین امپریالیست‌ها و جلب حمایت کامل امپریالیست‌ها بیش از این قادر نیست به حیات خود ادامه دهد. برقراری آتش بس در جبهه‌های جنگ و در پیش گرفتن سیاست "بازسازی" مستلزم آن بود که رژیم برای جلوگیری از عصیان توده‌ها - که شرایط زندگی مادی و معنوی کارگران و زحمتکشان آنرا قریب الوقوع می‌نمود - بتواند زمینه‌های لازم را برای مستحکم تر نمودن پیوندها سرمایه‌جانی مهیا نماید. غالب سران حکومت به این نتیجه رسیده بودند که تنها راه همین است. پس می‌باید شرایط کافی پیش‌بینی بین سیاست که از قبیل بدلیل وضعیت درونی حکومت همواره با شکلاتی مواجه بود. بیشتر از گذشته فراهم و تمام مواضع کناره‌زده شود. اصلاحات قانون اساسی در جهت تمرکز

★ "اکثریت" - جناح کشتگر: "حق مذاکره" بیانه‌ای برای دفاع از سازش

★ یک کام به پیش، یک کام به پس

از میان
نشریات

آخرین گام در مجارستان

کنفرانس ماه مه ۱۹۸۸ نه فقط به حل اختلافات پاریس نرساند بلکه با تقویت مواضع جناح راست این اختلافات را تشدید نمود. استعفای دفتر سیاسی و تشکیل یک هیئت رئیسه چهار نفره که در حقیقت ارگان سازش فراسیونهای شکل گرفته موجود بود، اوج بحران و زهم گسیختگی را نشان میداد. در بطن این بحران و تقویت روزافزون مواضع جناح راست در مدتی کوتاه یعنی حدود یکسال و نیم متجاوزان زاهد از ارتش از اعضا حزب، صفوف آنها ترک کردند و جریانات اپورتونیست و سائنتریست که در مجموع عامل تفکر سوسیال دمکراتیک هستند موضع خود را بیش از پیش مستحکم نمودند. همه جریانات سوسیال دمکرات و بورژوازی مجارستان و دیگر کشورهای سرمایه داری در انتظار برگزاری کنگره ۴ ابر میگردند که تصمیمات آن نیز از قبل روشن شده بود. سرانجام این کنگره در اوایل ماه اکتبر برگزار گردید و انحلال حزبی را که زمانی خود را مارکسیست-لنینیست مینامید و از این رو دیگر نمیتوانست حتی در ظاهر هم رهنمایانگ رخصت سوسیال دمکراتیک باشد، اعلام نمود. مضمون جدید، شکل سازمانی جدید و یک حزب جدید را میطلبد، بنا بر این حزب جدیدی با یک برنامه و اساسنامه جدید که ملهم از حزب سوسیال-دمکرات اروپای غربی است و میباید مجری سیاستهای بورژوازی باشد پایه گذاشت. اکنون باید گفت که طبقه کارگر مجارستان که از دیرباز حامل سنتهای نیرومند مبارزاتی بوده و یکبار در ۱۹۱۹ برای انجام انقلاب اجتماعی پرولتری بپا خاست اما در یک جنگ داخلی از پای درآمد، با این وجود دوباره در پی جنگ جهانی دوم قدرت را بدست گرفت و بار دیگر در یک جنگ فرسایشی با بورژوازی قدرت را از دست داد. اما اینکه چه روندی طی شده که طی آن سرمایه داری در مجارستان حیا نگردد و قدرت سیاسی از دست طبقه کارگر گرفته شد، خود نیازمند بحث جداگانه ایست که تجربه آن نه فقط برای پرولتاریای مجارستان بلکه برای همه پرولترهای سراسر جهان حائز اهمیت است اما گذرا میتوان اشاره کرد که نطفه این سیر قهقرائی در همان ۱۹۵۶ بسته شد که نیروهای نظامی شوروی به حمایت از یک جناح در میان کمونیستهای مجارستان یعنی طرفداران خط مشی خروشچفسکی دست به عمل نظامی زدند و این اقدام نتایج منفی خود را بر تمام خط مشی و سیر تحولات آتی برجای گذاشت. حزب کارگران سوسیالیست مجارستان که حامل انحرافات ریویزیونیستی خروشچفسکی گردید، با سرعتی بیش از همه احزاب سازمانهای حامل این انحرافات پیش رفت. مجارستان در میان هورا و کف زدن اپورتونیستها "پیش آهنگ نو

آوری سوسیالیستی" و "اقتصادی زاری سوسیالیستی" شناخته شد، فرمهای اقتصاد ۱۹۶۸ چیز دیگری جز تقویت مناسبات کالائی-پولی نبود. این فرمها مناسبات سرمایه داری را در مجارستان تقویت نمود و علی رغم رونق اقتصادی ظاهری، ده سال بعد نتایج خود را آشکار ساخت، مواضع اقتصادی مداوماً به وخامت بیشتری گراید و دولت مجارستان برای مقابله با بحران با زهم به تقویت بیشتر مناسبات کالائی-پولی، سرمایه گذاری بخش خصوصی و حتی سرمایه گذاری بورژوازی بین المللی متوسل گردید، سیل سرمایه های بین المللی به این کشور سرازیر گردید و به استحکام مناسبات سرمایه داری و قدرت بورژوازی پاریس رسید. اما در عرصه سیاسی نیز پس از وقایع ۱۱۹۵۶ از امانتکار طبقه کارگر مدواماً کاسته شد. دمکراسی سوسیالیستی پیش زینت محدود گردید و بجای آن قدرت و نفوذ اقشار غیر پرولتر در دستگاه حکومتی و دولتی افزوده شد. پاپایی بین تحولات در عرصه های اقتصادی و سیاسی بنفع بورژوازی، انحرافات ایدئولوژیک در حزب کارگران سوسیالیست بیشتر و بیشتر شد و سرانجام به یک ترند مستقل اپورتونیست-رفرمیست با خط مشی سوسیال-دمکراتیک تبدیل گردید. انحلال رسمی حزب کارگران سوسیالیست مجارستان و تشکیل یک حزب جدید سوسیال دمکرات با برنامه ای که حامل لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی است و از ایدئولوژی بورژوازی منشأ میگیرد، بیانگر تبدیل این کمیته به کیفیت بود. مجارستان توانست این لحظات را در همه عرصه های ایدئولوژیک، سیاست و اقتصاد طی نمود. اما تاریخ متوقف نخواهد شد و نگرانی که طبقه کارگر مجارستان پس از شکست انقلاب پرولتری ۱۹۱۹ یکبار دیگر در پی جنگ جهانی دوم بپا خاست و قدرت را بدست گرفت، قطعاً پس از آنکه تجارب گذشته را بدقت جذب و هضم نمود و توهماتش که هم اکنون در میان بخشی از کارگران نسبت به جریان سوسیال-رفرمیست وجود دارد، فرو ریخت، آنگاه با ردیگر با انبوهی از تجارب تلخ و شیرین، پیروزی و شکست، برای پاریسی یک انقلاب جهانی پرولتری بپا خواهد خاست. کمونیستهای مجارستان نیز که به مشی اپورتونیستی-رفرمیستی سوسیال-خائنین مرتد تسلیم نشدند و آنها بعنوان یک ترند سوسیال-دمکرات وارد اعلام کردند، با ردیگر با یخ خود را در یک حزب کمونیست با ایدئولوژی مارکسیست-لنینیست، که از هرگونه اپورتونیسم تسویه شده با شد متشکل سازند انحرافات گذشته را که به شکست پرولتاریا و ارتداد حزب کارگران سوسیالیست مجارستان انجامید بر حمانه مورد انتقاد قرار دهند و با شعار انقلاب اجتماعی پرولتری و دیکتاتور پرولتاریا، کارگران مجارستان را برای برانداختن بورژوازی متشکل سازند.

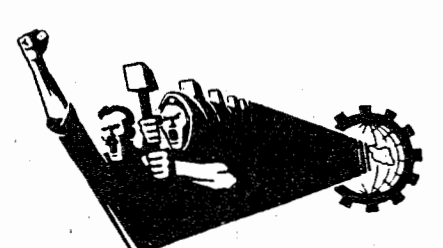
دفاع از حزبیت....

وظیفه واحد، این وظیفه را بشکل سیستماتیک آگاهانه پیش ببریم. تنها برای این اساس میتوایم سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگر را در یک جنبش واحد تجزیه ناپذیر ادغام نمود، تشکیلات مستحکم در میان کارگران ایجاد کرد، جنبش طبقه کارگر را به جنبشی آگاهانه و مبارزه آبراه مبارزه ای حقیقی طبقاتی تبدیل نمود و طبقه کارگر را از اسارت ایدئولوژی سوسیالیست بورژوازی نجات داد، اکنون میتوان به آغاز بحث با زنگشت و دریافت کرد چرا کسانی که تشکیلات ستیزند و علیه تشکیلات مبارزه میکنند، کسانی که علیه جنبش خود بخودی کارگران به مبارزه بنزمنه خیزند و تلاش نمیکنند مبارزه خود را نگین کارگران را به یک مبارزه یک طبقه ای، به یک مبارزه سازمان یافته کل طبقه علیه بورژوازی تبدیل کنند، و بالاخره کسانی که میخواهند بشکل منفرد "مبارزه" کنند و بجای تلاش برای یک تشکیلات نیرومند سوسیالیست کارگری یعنی حزب مستقل کارگران از منافذ فرقه ای خود دفاع مینمایند و مصالح گروه، محفل دست و هسته خود را بر منافذ طبقه کارگر و سازمان سیاسی و احاطه طبقه کارگر برتر میدهند، چنین کسانی جز مبلغین سیاست بورژوازی در جنبش طبقه کارگر و مدافعین اسارت ایدئولوژیک طبقه کارگر بدست بورژوازی چیز دیگری نیستند.

ادامه دارد

منابع:

- ۱- فقر فلسفه - مارکس
- ۲- مانیفست حزب کمونیست - مارکس، انگلس
- ۳- وظیفه بلا درنگ ما - لنین
- ۴- برداشتهای لیبرالی و مارکسیستی از مبارزه طبقاتی - لنین
- ۵- چه باید کرد؟ - لنین
- ۶- چه باید کرد؟ - لنین
- ۷- چه باید کرد؟ - لنین
- ۸- چه باید کرد؟ - لنین
- ۹- چه باید کرد؟ - لنین
- ۱۰- گرایش قهقرائی در سوسیالیسم دمکرات سروس-لنین
- ۱۱- وظائف فوری جنبش ما - لنین



رونده، نه وحدت و انسجام، که تشنت و فروپاشی است!

رژیم نیز حیل‌آیین وضعیت و پیرامون وحدت‌ظاهری میان دسته‌جات مختلف هیات‌ها که تبلیغات گسترده‌ای را متمرکز ساخته و آن‌ها را من زدن تا به همگان اطمینان بدهند که همه چیز عادی است و هماهنگی و انسجام کامل برقرار است. اما همین تبلیغات مداوم و مکرر در واقع حکایت از آن می‌کند که هماهنگی در کار نیست، که اختلافات تشدید شده است و ثبات دست‌نیافتنی است. برای استیلاگر وحدت و یکپارچگی میان دسته‌جات مختلف هیات‌ها که موجود بود و اگر دست‌گام‌ها می‌توانستند از انسجام برخوردار بود، چه نیازی به اینهمه تبلیغات وجود داشت؟ با اینهمه سران رژیم و گاه برجسته‌ترین نمایندگان جناح‌ها و دسته‌جات حکومتی، دست‌آزایی و دروغ‌پردازی برنداشته و بر نمی‌دارند. آنها با وقاحت شگفت‌انگیزی سعی می‌کنند اختلافات میان خود را کمتر و دست‌بندی‌های موجود را انکار نمایند و با زهم در وصف "هماهنگی و همدلی" رجز می‌خوانند.

رفسنجانی در وصف هماهنگی میان جناح‌ها و نفی اختلافات فیما بین چنین می‌گوید "حرکت اخیر مجلس شورای اسلامی در هفته گذشته نمایش بسیار خوبی را از هماهنگی و همدلی میان جناح‌ها و مسئولین کشور به نمایش گذاشت" و همچنین "جنگ قدرت در میان مسئولین" را "تبلیغات بیگانه" و "تقسیم‌بندی جناح‌ها را به "تندرو" و "معتدل" و غیره "ساخته و پیرداخته استکبار جهانی" نامید و در این مورد از جمله چنین اظهار داشت که "آخرین قضاوت غلط درباره مجلس، وزری که بینه و تقسیم‌بندی به تندروها و کندروها و معتدل‌ها بود که ما این تحلیل‌ها را کودکان می‌بینیم". رفسنجانی درست در همان‌جا که از عدم وجود اختلافات و ثبات نادرستی تقسیم‌بندی جناح‌ها صحبت می‌کند، از آنجا که از ذهنیتی که مخالفینش در مورد وی دارند آگاه است و نقطه ضعف خود را خوب می‌شناسد و با لایحه می‌داند که مخالفین وی حملات خود را از همین نقطه سازمان می‌دهند، در نتیجه اطمینان می‌دهد که "دره‌ای از راه و آرمان‌ها" منحرف نمی‌شود، در عین حال علیه مخالفین خود چنین می‌گوید "برای نگهداشتن مردم در صحنه احتیاجی به شعارهای افراطی و گمراه‌کننده برای فریب آنان نداریم و این تندروها و کندروها، ساخته و پیرداخته شما (استکبار جهانی) است" (کیهان - ۱۱ شهریور ۶۸)

احمد خمینی نیز که با اعتبار پدرش از نفوذ معینی در جمهوری اسلامی برخوردار است و در مجموعه تحولات جاری جامعه هم نقش دارد در نفی این تقسیم‌بندیها می‌گوید "امروز دشمنان شما مردم در تبلیغات موزیانه مسئولین کشور را به دویا سه قسمت تقسیم کرده اند و این تبلیغات سالیان دراز وجود داشته است ولی امروز درغیاب حضرت امام این توطئه را بیشتر از من می‌زنند با درست کردن

مسئله تندرو و کندرو و عده‌ای از مسئولان کشور را مخالف وعده‌ای دیگر را کسانی معرفی می‌کنند که شرایط زمان و مکان را درک نمی‌کنند و میدانند که با یب‌برای با صلاح دستیابی به رفاه با آمریکا ساخت... شما مسئولان بالادستی جمهوری عزیزمان را خوب می‌شناسید رئیس‌جمهور ما ضد آمریکائی نباشد، چه کسی ضد آمریکائی است" (کیهان - ۹ شهریور ۶۸)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، اختلاف و دسته‌بندی، حتی زمانی که مخالفین در موافقت با صلاح تا بیاید یکدیگر صحبت می‌کنند به عینه خود را نشان می‌دهد. سخنانی که قرار است شنونده از طریق آن یکدستی و یکپارچگی حکومتیان را استنباط کند، خود حامل انواع و اقسام نیش و کنایه و مویدای اختلاف و دسته‌بندی است. رفسنجانی که با رها و باز هالیه کسانی که "شعارهای تند" و "افراطی" می‌دهند موضع‌گیری نموده است و در جریان تحولات پس از مرگ خمینی، خصوصاً معرفی کا بینه خود، معروف‌ترین چهره‌های این جناح را خلع قدرت نمود و زیست‌های حساس کناره‌گذاشت، در اینجا نیز در حالیکه از "همدلی و هماهنگی" صحبت می‌کند و دسته‌بندی‌های درونی را انکار می‌نماید به افراد این جناح که برای "فریب" دادن "گمراه" کردن مردم، "شعارهای افراطی" می‌دهند، حمله می‌برد. احمد خمینی نیز در عین آنکه خود منکر دسته‌بندی است ولی از تالیات رفسنجانی بعنوان "واقع بین" ترین عنصر حکومتی، مبنی بر ایجاد رابطه با آمریکا آگاه است، در مسیر وی سنگ می‌اندازد. احمد خمینی ظاهراً در دفاع از رفسنجانی صحبت می‌کند و به تعریف و تمجید وی می‌پردازد، اما این دفاع زهرگونة حمله‌ای بدتر است، با این دفاع در واقع آنچنان حمله‌ای است که هرگونه عکس‌العملی را از جانب رفسنجانی خنثی می‌سازد و موجب فلج‌وی می‌گردد. او در واقع رفسنجانی را غمازیده همان "میان‌روها" میدانند و به خوبی از این مسئله آگاه است که رفسنجانی تحت عنوان و توجه به شرایط زمان و مکان "مسیر سازش علنی با آمریکا را هموار می‌کند. از این‌رو در اساس در حمایت از همان جناح "تندرو" سعی می‌کند ضمن مفتضح ساختن آبرومندان رفسنجانی، دست‌و‌پا را نیز پیشاپیش در پوست‌گرو قرار دهد.

این فقط نمونه بسیار کوچکی از سخنان دوتن از بالاترین مقامات و شخصیت‌های جمهوری اسلامی است که در عین حال "مصلحت‌نظام" را در نظر می‌گیرند و نسبت به حفظ کلیت نظام آگاهانه تر عمل می‌کنند و سعی می‌کنند زشتی‌های اختلافات و تضادهای حتی المقدور پرهیز شود، تا همان وحدت‌ظاهری تا مین و حفظ گردد. اما وقایع یکی دوماه اخیر بطور مکرر اثبات می‌کنند که این وحدت‌دعائی حتی در ظاهر نیز نتوانسته است (و نمی‌تواند) حفظ شود و دوام یابد. برای اثبات این مدعا ده‌ها مورد را

میتوان مثال آورد که در اینجا فقط به ذکر دو نمونه اکتفا می‌شود.

نمونه اول: روزنامه اطلاعات در تاریخ ۳۰ مرداد، مقاله جنجال برانگیزی بجا پارسا نسد. در این مقاله که در پوشش حمایت از رفسنجانی و تائید سخنان وی در مراسم تحلیف ریاست‌جمهوری نوشته شده است، کارنامه ده ساله حکومت اسلامی از دیدگاه نویسنده آن بطور کامل زیر سوال می‌رود. نویسنده مقاله (سعیدی سیرجانی) در دفاع از رفسنجانی و برنما می‌دهد، او خود را "حامی خردمندان معتدل مزاج"، "دربار تندروان‌ها یه و طلب" معرفی می‌کند کسیکه از "تندرویی بی‌حاصل لفظی" در سالهای اخیر "متحیر" بوده است. او با صراحت از سیاست‌های تروریستی رژیم انتقاد می‌کند. می‌گوید راه مبارزه با آمریکا "نه فحش‌دادن و خطا به خواندن است و نه احیاناً افرادی را به گروگان گرفتن" و مبارزه رژیم با آمریکا و علی‌الخصوص سروصدای جناح "تندرو" را در این رابطه، به مسخره می‌گیرد و می‌گوید "چرا... متوجه عقلای جهان نیستیم و خنده معنی‌داری که برگوشه لبشان می‌نشیند هنگامی که می‌بینند همراه فریاد مرگ بر آمریکا می‌استون‌های دودسیگار و بیستون در فضا می‌رقصد. وقتی که می‌بینند ما عیب مبارزه با آمریکا داریم و قسمت عمده ما یحتمل از اجناس آمریکا می‌تائین می‌شود، آنهم به صورت مستقیم و با نرخی معتدل که با انواع دلال‌ها و قیمتی چند برابر معمول". اگرچه نوک اصلی حمله مقاله متوجه جناح "تندرو" است، اما در اساس مجموعه سیاست‌های کلیت رژیم تخطئه می‌شود. آشکارا سیاست‌های جنگ طلبانه رژیم را زیر سوال می‌برد و جنگ با عراق را یک "جنگ بی‌حاصل" می‌خواند. "گر بر اثر تندروییها... مسئله جنگ بی‌حاصل و خانمان‌سوز پیش‌نیامده بود یا ساده‌اندیشی‌های این جنگ شوم به‌انتها رسیده‌اند ما نیافتاده بود ما موفق شده بودیم ذخایر بسیار و امکانات فراوانمان را به جای خرید و سائل جنگی دست‌دوم و سوم صرفاً بچسباند صنایع کنیم.... در مبارزه با آمریکا توفیق کمی یافته بودیم". مقاله همچنین با اشاره به فقر و عقب‌ماندگی جامعه و ذکر اینکه "حکومت اسلامی" موقعی می‌تواند "قبله‌گاه" مسلمانان جهان شود که "جهان‌یان بی‌بند ملت ایران در سایه آن ترقی کرده و به عدالت و امنیت و رفاه رسیده است و فقر فساد آفرین سایه شومش را از سر جامعه و اگر گفته (است).... "سیاست‌های پان‌سلا میستی رژیم را زیر سوال می‌برد. مقاله همچنین از "استبداد تحمل‌پذیر" در جامعه و از عیب آن که "حدومرزی نمی‌شناسد" از کسانی که طی سالهای اخیر به‌انحاء مختلف به‌تان و توانایی رسیده‌اند، از افرادی که "بی‌هیچ صلاحیت و فضل و فضیلتی بر ما صاب علمی و تخصصی مملکت چنگ انداخته‌اند" سخن می‌گوید و با لایحه با ذکر اینکه بعد از سالها "نامدار مستولی (مظور رفسنجانی است) به فکر محسود شده

تقویت مناسبات رژیم با دولتهای امپریالیست

پست ریاست جمهوری دست یافت، بطورعلنی از تریبون نماز جمعه به فتح باب پرداخت و در رابطه با مسئله گروگانها در لبنان خطاب به دولت آمریکا گفت: "باید عداقتانه وارد شوید، ما هم کم کم می‌کنیم مسائل آنجا را حل بکنیم." وی متعاقباً به هنگام معرفی وزرای پیشنهادی به مجلس، ضمن تشریح برنامه اقتصادی که مدنظر دارد، بر این مسئله تاکید کرد که برآه انداختن تولید مستلزم سالانه ۷ تا ۹ میلیارد دلار جذب مواد خارجی توسط بخش صنعت است و باید برای تامین آن راه‌های عاقلانه‌ای یافت. بطور همزمان وزارت خارجه جمهوری اسلامی، اقدامات اقتصادی مناسبات خارجی جمهوری اسلامی را بویژه در رابطه با امپریالیست‌های آمریکا و انگلیسی و دول مرتجع منطقه، افزایش داد. "تهران تایمز" روزنامه انگلیسی زبان این وزارتخانه، صریح‌تر و بی‌پروا تر از آنچه "امت حزب اله" انتظارش را داشت، تبلیغات به نفع برقراری مناسبات رسمی با آمریکا، انگلیس و دولت عربستان را آغاز نمود. این نشریه مصاحبه‌ای از یشارتی معاون وزارت خارجه بچاپ رسانید که طی آن از امپریالیسم آمریکا خواسته شده بود با برداشتن یک‌گام عملی، حسن نیت خود را به جمهوری اسلامی نشان دهد. یشارتی در این مصاحبه، به تعریف و تمجید از دولت بوش پرداخته گفت دولت بوش نسبت به ریگان بسیار واقع بین تر است و فاش نمود که دولت "واقع بین" بوش تا ماهی به دولت ایران نوشته و از طریق سفارت سوئیس در تهران و دولتهای نظیر ژاپن، برای مقامات جمهوری اسلامی ارسال نموده است. به گفته وی آخرین نامه دولت آمریکا به جمهوری اسلامی ۲۰ روز پیش فرستاده شده است، متعاقباً لاریجانی اعلام کرد که در درون هیئت حاکمه بر سر چگونگی برقراری مناسبات رسمی با امپریالیسم آمریکا نظر وجود دارد. بعضی‌ها بر این عقیده اند که در ایجاب ارتباط، آمریکا باید قدم اول را بردارد و برخی نیز معتقدند که اگر این روابط بر پایه ایران مفید باشد، وظیفه شرعی نظام است که برای برقراری آن تلاش کند. چه قدم اول و چه قدم دوم باشد. "بنا بر این طی چندماه اخیر علیرغم آه و فغان جناح "حزب اله" که غلنی شدن روابط میان جمهوری اسلامی با امپریالیسم آمریکا و برخی دول ارتجاعی عرب را به "مصلحت نظام" نمی‌دانند و هنوز بر این باور است که جمهوری اسلامی با رژیم قادر است با استفاده از شیوه‌های عوام‌فریبانه و طرح شعارهای دروغین علیه امپریالیست‌ها، قبله‌گاه مسلمانان جهان باشد، خط غالب در درون هیئت حاکمه، "مصلحت نظام" را در آن میدانند که بتواند در وهله اول از و خامت بیشتر اوضاع جلوگیری کند و "وظیفه شرعی نظام" را چنین تعیین می‌کند که قدم اول را بردارد و مناسبات رسمی با امپریالیسم آمریکا برقرار کند.

پیشبردهمین سیاست، تنها طی چندماه گذشته به عقد قراردادهای کلانی با انحصارات امپریالیستی انجامیده است. عقد قراردادهای متعدد با انحصارات آلمانی، فرانسوی، ژاپنی، هلندی و... تنها جزئی از تلاشهای رژیم برای خروج از بحران ژرفی است که با آن دست‌بگریبان است. در این میان ندبه وزاری جناح "حزب اله"، شعارهای سران این جناح علیه "استکبار" تنها در حدیکه عمل‌کننده توانسته است بر مسیر حرکت جمهوری اسلامی تاثیر بگذارد. اگر در اثر این برای زخم‌افزایی این جناح علیه برقراری مناسبات رسمی با امپریالیسم آمریکا، سران رژیم ناگزیر می‌شوند، شعارهای عوام‌فریبانه ضد آمریکایی را تکرار کنند، اگر تحت فشار این جناح، خامنه‌ای برای اینکه بتواند در نقش خمینی ظاهر شود، علیه آمریکا سخن می‌گوید، وزارت خارجه نامه نگاریها، ارتباطات و راه‌حلهای سران حکومت برای برقراری مناسبات با آمریکا را افشاء می‌کند و "امت حزب اله" را الاقل به شنیدن اینکه نامه‌های از دولت بوش دریافت و توسط سران حکومت پاسخ داده می‌شود، عادت میدهد. از سوی دیگر تصویب برنامه اقتصادی رفسنجانی در مجلس و تأکید کابینه او از جانب نمایندگان مجلس، راه را برای عقد قراردادها، کلان و سراسری شدن سرمایه‌های امپریالیستی بیش از پیش باز کرده است. استقبال "بی نظیر" دول امپریالیستی از نمایشگاه بین‌المللی تهران، بحدی گسترده بوده که تنها ۱۴۰ شرکت آلمانی، و تعداد کثیری از شرکت‌های امپریالیستی دیگر برای یافتن بازار فروش محصولات خود، در آن شرکت جستند. رفسنجانی در مراسم افتتاح این نمایشگاه در اجتماع نمایندگان انحصارات امپریالیستی، نقش مثبت برپای نمایشگاه در بهبود مناسبات جمهوری اسلامی با "دول صنعتی" یعنی امپریالیستی را ستود. او ضمن ستایش همکاری کشورهای صنعتی با کشورهای عقب مانده "که همان صدور سرمایه امپریالیستی و غارت و چپاول خلقها از جانب امپریالیست‌هاست، در عین حال به امپریالیست‌ها رهنمود داد که باید در بهره برداری از این منابع تحمل لازم را داشته باشند. وی گفت: "یکی از اشتباهات کشورهای صنعتی این است که میخوابند و وقتی وارد کشوری شدند به سرعت به منافع خود برسند." رفسنجانی با این سخنان، به زبان دیپلماتیک به نمایندگان دول امپریالیستی که برای عقد قراردادها، اقتصادی و بردن گوشه‌هایی از خاکیغما، در نمایشگاه گرد آمده بودند، گوشزد کرد که وی برای پیشبرد برنامه‌ها بیش از زمان نیاز دارد و علیرغم تمایل و وسایل عاقلانه‌ای این روابط، نباید انتظار داشت که بتواند یکشنبه برای زخم‌افزایی آنها، رونق چندماهه اخیر، بخوبی نشان داده است که علیرغم

مخالفت خواهانیهایی از نیروهای درون و حوش و حوش هیئت حاکمه، رژیم سیاست گسترش مناسبات با امپریالیست‌ها را به پیش میبرد تا بتواند با جلب حمایت گسترده تر آنان، نظم مستقرانه سرمایه داری را حفظ کند و حکومت جمهوری اسلامی را چندصاحبی دیگر سرپا نگهدارد.

چشم انداز برنامه پنج ساله

از صفحه ۶

دولت به بانک مرکزی و افزایش نرخ تورم خواهد بود، و روشن است که از این افزایش تورم سود می‌برند، با زهم تجار و سرمایه دارانند. و با زاین کارگران و زحمتکشان هستند که خانه خرابت می‌شوند. تمام فاکتورها و حقایق نشان می‌دهند که برنامه پنج ساله رژیم نیز فاقد درجه حل معضلات اقتصادی جامعه نیست و این برنامه نیز چشم انداز تیره و تاری را برای پنج سال آینده تصویر می‌کند. با چنین برنامه‌هایی هیچ چشم اندازی برای بهبود اوضاع متصور نیست.

منابع

- ۱- قاضی زاده هاشمی - رسالت ۶ شهریور ۶۸
- ۲- کیهان - ۱۰ مرداد ۶۸
- ۳- کیهان - ۷ شهریور ۶۳
- ۴- کیهان - ۱۳ خرداد ۶۱
- ۵- روزنامه جمهوری اسلامی مرداد ۶۳
- ۶- رسالت - ۲۹ مرداد ۶۸
- ۷- الویری - کیهان ۱۲ خرداد ۶۷
- ۸- هاشمی مشا و صنعتی موسوی نخست وزیر کیهان - ۱۶ شهریور ۶۷
- ۹- کیهان - ۱۹ مرداد ۶۷
- ۱۰- مؤذن زاده - رسالت ۷ شهریور ۶۸
- ۱۱- قاضی زاده هاشمی - رسالت ۶ شهریور ۶۸

روند، نه وحدت و انسجام، که

از صفحه ۱۴

اختلافات و تضادهای اساسی معلول بحران اقتصادی و سیاسی موجود است و تحت چنین شرایطی، تشدید اختلافات و تعمیق تضادهای اجتناب ناپذیر است. وحدت ظاهری جناح‌ها نیز امری گذرا و بسیار کم دوام بوده است. تجربه ده ساله حکومت اسلامی و رویدادهای چندماهه اخیر، مکرر در مکرر این حقیقت را تائید کرده است که، روند، روند تشدید اختلافات و بروز اشکال آشکارا تضادهاست. روند، روند گسختگی و افشال جمهوری اسلامی است. روند، نه وحدت و انسجام، که تشتت و فروپاشی است.





چشم انداز برنامه پنج ساله جمهوری اسلامی

حداقل بسیار بعید است. (۱) چنانچه ملاحظه میشود با دیدن بحران اقتصادی بحدی است که عوام فریبیهای رفسنجانی حتی نمیتوانند مزدوران حکومتی را قانع سازد. با این وجود رفسنجانی چنین وانمود می کند که قادر به مهار کردن بحران، پدید آوردن رونق و ارتقا سطح زندگی توده ها است. او بخوبی میداند که بحران وضع بحرانی جا معه در گروهها و گردن بحران اقتصاد است، از اینرو در تبلیغات خود تلاش میکند، سیاستهای اقتصادی خود را، سیاستهای تعدیل بحران، از طریق سر و سامان دادن به امر تولید قلمداد کند.

رفسنجاننی طی مصاحبه ای در مردادماه پیرامون سیاستهای اقتصادی خود گفت: "همه امکانات باید به سمت تولید سوق داده شود" و در ادامه ضمن مرز بندی با سیاستهای دولت موسوی به توضیح نقش دولت در سیستم پرداخته و اعلام کرد "تمرکز زیاد امور را در دست دولت در حاکم مصلحت نمیدانیم، در مملکت ما پول زیاد در دست مردم است، نقدینگی مردم خیلی زیاد است. عده ای از مردم پولدار هستند و مکنند دارند، اینها باید در بازسازی نقش داشته باشند تقریباً همه ما متفقیم که با دیدن امکانات مردم استفا ده کنیم. تمرکز دولتی در حال جنگ یک ضرورت بود، در حال حاضر آن ضرورت به آن شکل نیست." (۲) بر پایه این استدلال میتوان گفت که رفسنجانی اکنون تلاش خود را برای حفظ موجودیت رژیم بر مبنای حل بحران اقتصادی از طریق مشارکت "عده ای از مردم" که "پولدار هستند"، در سرمایه گذاریهای تولیدی و محدودیت دخالت دولت در امور اقتصادی قرار داده است.

رفسنجاننی در بخش دیگری از سخنانش ضمن اشاره به تسهیل شرایط برای سرمایه گذاری در بخشهای تولیدی و ایجاد اطمینان و امنیت برای سرمایه به سیاست گذاری صنایع دولتی به بخش خصوصی اشاره کرد و گفت: "باید شرایطی را فراهم کرد که مردم سرمایه های خود را در میدان کنند و نقدینگی بخش خصوصی که در دست افراد با نگاه وجود دارد، با اطمینان دادن به مردم در کارهای تولیدی بکار گرفته شود... نظریه اول با زکرتن محیط برای شرکت در زمینه های تولیدی است حال در بخش کشاورزی، در بخش صنعت، و اگر بنا ست در تجارت هم فعال باشند تا حالا عمدتاً دارند در تجارت کار می کنند تجارت سالم که بتواند بنحوی شریک باشند، شاید بشود مدیریت کارخانه های زیادی که الان وجود دارد به مردم واگذار کرد" (۳) بی نتیجه بودن این سیاست یعنی واگذاری صنایع و موسسات دولتی به بخش خصوصی، در شرایطی که بسیاری از کارخانه ها و موسسات تولیدی بکلی تعطیل شده، و در تعداد دیگری تولید به حد اقل خود کاهش یافته است، و با توجه به سوددهی سرمایه در

بخش تجارت، از هم اکنون حتی بردستاندگان حکومتی نیز کاملاً روشن است، و میتوان گفت که پیشبرد این سیاست اگر امری محال و غیرممکن نباشد، حداقل بسیار بعید است. (۱) با این همه رفسنجانی عزم جزم کرده است تا تا بت کند که تنها راه بیرون رفتن از بحران، که برنامه پنج ساله نیز بر مبنای آن باید تنظیم گردد، اساساً بر چند محور متکی است:

۱- محدود کردن نقش دولت در اقتصاد و گسترش دامنه فعالیت بخش خصوصی.
۲- واگذاری کارخانجات و موسسات دولتی به بخش خصوصی.

۳- فراهم نمودن شرایط و امکانات برای بخش خصوصی که در فعالیتهای تولیدی سرمایه گذاری نمایند.

روشن است این سیاستها با توجه به تداوم و تشدید بحران اقتصادی، نمیتواند از چاه رچوب برنامه های قبلی فراتر رود و تغییرات اساسی را در خود داشته باشد. واقعیت اینست که جناحهای مختلف بورژوازی که هر یک مدافع منافع بخشهای از سرمایه داران هستند، هر کدام برای چنگ انداختن بر بخشهای اصلی اقتصاد دوبرای کسب سود بیشتر در رقابت با یکدیگرند، و اختلاف میان جناحهای مختلف رژیم یعنی طرفداران سرمایه - داری دولتی و طرفداران سرمایه داری خصوصی بر سر شیوه حل بحران و نحوه حفظ نظام سرمایه داری سالهاست که نقطه درگیری و تقابل دو جناح اصلی هیئت حاکمه بوده است. یک جناح از حکومت طی سالهای گذشته، طرفدار محدود کردن نقش دولت در امور اقتصادی بوده که برای نمونه میتوان به سیاستهای شورای نگهبان اشاره کرد. شورای نگهبان در سال ۶۳ هنگام بررسی لایحه تجارت خارجی که از طرف جناح مقابل با تعدیلات زیادی تنظیم گردیده بود، اعلام کرد: "دولت در این مطلب که چه کالایی با چه قیمتی و از چه کشوری خریداری شود تنها حق هدایت و نظارت دارد" (۴) و قبل از آن، دلائل رد این لایحه را چنین عنوان کرده بود، "در مواردی که کالاهای واردات و صادرات را صادر اداره مستقیم و منحصر دولت قرار داده شده... به تأیید کثرت فقهای شورای نگهبان نرسید." (۵) در واقع طبق نظر شورای نگهبان صادرات و واردات کالاهایی همچون نفت، گندم، قند و شکر... نمیتواند فقط در انحصار دولت قرار داشته باشد، بلکه میباید به بخش خصوصی این آزادی را داد، که در این حیطه نیز فعالیت بپردازد. بهزاد نبوی که اکنون از کابینه کناره گرفته شده است، در آزمون طی مصاحبه ای همین نگرش را مورد حمله قرار داد و گفت: "بطور کلی به اعتقاد من یک تفکر وجود دارد که... معتقد است حتی چاه های نفت را باید به دست بخش خصوصی داد." (۶) همانگونه که

می بینیم مسئله تعیین حدود و فعلیت بخش خصوصی و دولتی هر بار به نحوی موضوع درگیری دو جناح بوده و تا شیرات آن نیز بر نحوه عملکرد ارگانهای حکومتی در سطح جامعه انعکاس یافته و به بحران دامنه زده است، بطوریکه در پی تشدید تضادهای درون حکومت - در همین رابطه و حطالت متقابل آنها علیه یکدیگر عده ای از نمایندگان مجلس خواستار دخالت مستقیم خمینی برای حل و فصل این اختلافات شدند و در آزمون این نمایندگان اعلام نمودند که نظریات مجلس به علت وجود دو گرایش در درون آن قابل در نیست مسئله ما لکیت و حدود آن و حیطه فعالیت بخش دولتی و بخش خصوصی را در مسائل اقتصادی تعیین کند. خمینی نیز پس از آنکه سران جناحها را به وحدت و سکوت در مورد اختلافاتشان فراخواند، مسئله مشارکت "مردم" را به میان آورد. اما چند روزی از این سخنان خمینی نگذشته بود که تعبیر از مشارکت "مردم" در مسائل اقتصادی، خود به عاملی جهت تشدید تضادهای مبدل گردید. و این اختلافات تا به امروز هم ادامه یافته است. واقعیت اینست که تشدید تضادها را شرایط اقتصادی و سیاسی حاکم بر جامعه مشخص میسازد. اکنون نیز وضعیت اقتصادی - سیاسی جامعه زمینه ساز تشدید تضادهاست. این رفسنجانی میداند و به همین دلیل نیز به تبلیغات خود با دینوبنیی داده است. بحران اقتصادی و ورشکستگی مالی اکنون تمامی عرصه های زندگی را در بر گرفته و فشار بر توده های مردم افزایش یافته است. ناراضی عمومی توده ها از گزافی و بیکاری، سرکوب و خفقان، فقر و فلاکت روز بروز با دینوبنیی می آید. رفسنجانی نیز با استفاده از همین ناراضی عمومی بر زمینه بحران عمومی توانست با حذف موسوی و دیگر طرفداران دخالت همه جانبه دولت در امور اقتصادی، خود را در رأس هرم قدرت اجرایی قرار دهد. چشم انداز گسترش مبارزات توده ها بر زمینه تشدید بحران اقتصادی، تلاشهای از طرف رفسنجانی برای مقابله با بحران موجب گشته که اساساً متکی به سیاست گسترش نقش بخش خصوصی در اقتصاد است. از این زاویه میتوان گفت که سیاست غالب بر کابینه رفسنجانی با دولت موسوی متفاو است. دولت موسوی راه مقابله با بحران را گسترش نقش دولت در امور اقتصادی میدانست، اما رفسنجانی راه بیرون رفتن از بحران را محدود کردن همین نقش میداند. این سیاست نیز همانگونه که گفتیم، نقطه درگیری و تقابل میان دو جناح اصلی هیئت حاکمه، طی سالهای گذشته بوده است و آنچه که مسلم است جناح مقابل در برابر این سیاست رفسنجانی ساکت نخواهد نشست و مواضعی بر سر راه اجرای آن بیجا نخواهد کرد. واقعیت اینست که حذف عناصری همچون موسوی، محتشمی و نبوی... از هیئت دولت به معنای حذف طرفداران این جناح از قدرت اجرایی نیست. طرفداران این

چشم انداز برنامه پنج ساله جمهوری اسلامی

جناح هنوز از هر مهابه‌ای متعددی را در دستگساره بوروکراتیک - نظامی دولت در دست دارند و رفسنجانی براحتی قادر نیست آنها را از دستگاههای اجرایی کناری بگذارد. از اینرو در آینده‌ای نه چندان دور با زهم شاهد درگیری دو جناح بورژوازی درون حاکمیت خواهیم بود. این چشم انداز با ضافه تناقضات بیشماری که رژیم با آن روبروست، نشان میدهد، رژیم قادر به حل بحران کنونی و تغییر اساسی در سیاستهای اقتصادی خود نیست. خواه طرفداران بخش خصوصی سیاست خود را پیش ببرند یا مدافعین بخش دولتی، این واقعیت به قدرت خود باقی است که بحران اقتصادی ایران محصول تضادهای ژرفی است که همچنان لاینحل مانده اند و بورژوازی خواه دولتی یا خصوصی قادر نیست به حل این بحران بپردازد. اما سوا این حقیقت، با ساختار کنونی رژیم مذهبی جمهوری اسلامی و کشمکشهای درونی هیئت حاکمه، بورژوازی ایران حتی قادر به ارائه برنامه‌ای برای تعدیل بحران نیز نمی‌باشد. آنچه که در مورد نتایج سیاستهای اقتصادی کابینه رفسنجانی آمد، تنها گوشه‌ای از وضعیت کلی جامعه است و لازم است، هر چند مختصر به برنامه پنج ساله رژیم جمهوری اسلامی نیز پرداخته شود تا عمق ورشکستگی دولت که نتیجه اجتنابناپذیر تشدید بحران اقتصادی است، هر چه بیشتر مشخص گردد.

برنامه پنج ساله، با وجودیکه ریزار قام آن انتشار نیافته است، اما نحوه تنظیم و تدوین آن، در ادامه همان نحوه تدوین بودجه سالهای قبلی می‌باشد و از آنجا که سیاستهای اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی که انعکاس آنها میتوان در بودجه سالهای گذشته مشاهده کرد، جز فقر وسیع روزی توده‌ها نتیجه دیگری در بر نداشته است، اجرای برنامه پنج ساله نیز که در بافت آن تغییری بعمل نیامده، جز تداوم و تشدید فلاکت برای زحمتکشان و سودهای سرسام آور برای تجار و سرمایه داران، حاصلی در بر نخواهد داشت، این را عملکرد بودجه سالهای قبل، به عینه نشان داده و اکنون میتوان با بررسی مختصری از ارقام درآمدها در برنامه پنج ساله نیز، آنها را ملاحظه کرد.

در برنامه پنج ساله دو قلم عمده تا مین درآمدها را، همانند سالهای قبل، درآمدهای نفتی و مالیاتی تشکیل میدهند. طبق این برنامه، درآمدها حاصل از فروش نفت طی پنج سال آینده بالغ بر ۷۶ میلیارد و ۸۳ میلیون دلار در درآمد مالیاتی سال ۱۳۷۲ بالغ بر ۳۲۰ میلیارد تومان پیش بینی شده است. این ارقام بخوبی نشاندهنده آنست که سیاست ما درآمدهای دولت، در جهت تشدید وابستگی اقتصاد جامعه به نفت، و فشار بر توده‌های زحمتکش از طریق افزایش مالیاتها قرار دارد. در رابطه با چگونگی تا مین درآمدهای برنامه پنج ساله، سرپرست سازمان برنامه و بودجه طی مصاحبه‌ای اعلام کرد: "در برنامه پنج ساله ۹۰ میلیارد دلار مصرف ارزی وجود خواهد داشت که ۷۶ میلیارد و ۸۳ میلیون دلار

آن از طریق صادرات نفت و فرآورده‌های آن و ۱۲ میلیارد و ۸۵۷ میلیون دلار آن از طریق صادرات کالاهای غیر نفتی استحصال خواهد شد. ۳ میلیارد و ۶۵۵ میلیون دلار از درآمدهای صدور کالاهای غیر نفتی مربوط به صادرات کالاهای صنعتی میباشد" (۷) به این ترتیب سیاستهای کابینه رفسنجانی برای تا مین درآمدها دقیقاً در همان راستای سیاستهای دولت موسوی قرار دارد، که در آن درآمدهای دولت با سیاست متکی به فروش نفت می‌باشد. از دیگر مشخصه‌های دو قلم عمده درآمدهای پیش بینی شده، میتوان به غیر قابل وصول بودن آنها و عدم تحقق کالمان اشاره کرد. طبق این برنامه درآمدهای دولت از صادرات نفت طی پنج سال آینده بالغ بر ۷۶ میلیارد و ۸۳ میلیون دلار پیش بینی شده است. در واقع می‌باید هر سال تقریباً ۱۵ میلیارد و ۴۱۶ میلیون دلار از محل فروش نفت عاید دولت گردد و این در حالیست که طبق گفته سران رژیم "درآمد ارزی ۲۹ میلیارد دلار سال ۵۶ به کمتر از ۲ میلیارد دلار تنزل یافته است" (۸) و "در حال حاضر درآمد ارزی از ۹/۵ تا ۱۰/۵ میلیارد دلار تجا وز نمی‌کند." (۹) اکنون با در نظر گرفتن این مسئله، که این ۱۰ میلیارد دلار شامل کل درآمد ارزی یکساله است، اگر آنرا با درآمد پیش بینی شده حاصل از فروش نفت یعنی ۱۵ میلیارد و ۴۱۶ میلیون دلار مقایسه کنیم، مشخص میشود که حداقل بیش از ۳۰ درصد درآمد پیش بینی شده نفتی در هر سال تحقق نخواهد یافت و اگر آنرا با کل درآمد ارزی پنج ساله یعنی ۹۰ میلیارد دلار مقایسه کنیم معلوم میشود که حداقل بیش از ۴۰ میلیارد دلار آن غیر قابل تحقق است، در نتیجه میتوان گفت که کل درآمدهای ارزی عملاً در سطحی پایین‌تر از آنچه پیش بینی شده قرار خواهد داشت. این ارقام اگر چه نا دقیق و دست و پا شکسته از طرف رژیم اعلام شده است، لیکن وخامت اوضاع اقتصادی را بخوبی نشان میدهد. در برنامه پنج ساله، پس از درآمدهای نفتی، درآمدهای مالیاتی عمده ترین بخش از درآمدهای دولت را تشکیل میدهد. در این رابطه رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس در گفتگویی با کیهان نوشت: "درآمد مالیاتی کشور در سال گذشته ۱۰۰ میلیارد تومان بود، که مقدار آن در سال ۱۳۷۲ به موجب برنامه پنج ساله به ۳۲۰ میلیارد تومان خواهد رسید." (۱۰) در رابطه با افزایش درآمدهای مالیاتی با توجه به اینکه همواره بار سیستم مالیاتی بر دوش زحمتکشان قرار دارد، باید گفت: "اولاً فشار بر بلاوا سطح این افزایش درآمدهای مالیاتی در برنامه پنج ساله، بر کارگران و کارمندان جزء و کلا حقوق بگیران قرار دارد. ثانیاً این پیش بینی افزایش درآمد مالیاتی، در حالی صورت گرفته که میزان مالیاتهای وصول شده، که در سال ۱۳۶۲ بالغ بر ۷۱ میلیارد تومان بوده در سال ۱۳۶۷ به ۱۰۰ میلیارد تومان رسیده است، یعنی طی پنج سال گذشته ۲۹ میلیارد تومان افزایش نشان میدهد. حال آنکه طبق برنامه

پنج ساله، پیش بینی شده که درآمدهای مالیاتی سال ۱۳۷۲ بیش از ۲۲۰ میلیارد تومان از درآمدهای وصولی سال ۱۳۶۷ بیشتر باشد. یعنی اگر طی پنج سال گذشته دولت موسوی توانسته ۲۹ میلیارد تومان درآمدهای مالیاتی خود را افزایش دهد، دولت رفسنجانی طی پنج سال آینده، میخواهد این رقم را به ۲۲۰ میلیارد تومان برساند. این پیش بینی برای افزایش درآمدهای مالیاتی در حالیست که صورت میگیرد که هیچگاه میزان درآمدهای پیش بینی شده در بودجه‌های مختلف، نتوانسته تحقق یابد. از اینرو عدم تحقق کامل درآمدهای مالیاتی در سال ۱۳۷۲ با توجه به میزان افزایش و سابقه این مسئله کاملاً روشن است. و تا شیب بلاوا سطح عدم تحقق درآمدها، افزایش کسری بودجه دولت طی سالهای آینده خواهد بود.

از مطالب فوق بخوبی مشخص میشود که در تدوین برنامه پنج ساله، معیارها و ضوابط سالهای قبل بکار گرفته شده و از این لحاظ هیچ تغییر اساسی در ترکیب درآمدهای بودجه بعمل نیامده است که بخوانیم تحقق درآمدها را ناشی از چنین تغییراتی بدانیم و از سوی دیگر رژیم جمهوری اسلامی برای جبران کسری درآمدهای نفتی و مالیاتی که دو قلم عمده درآمدهای دولت را تشکیل میدهد، به علت رکود مزمن و ریشه داری که بخشهای تولیدی به آن دچار هستند، امکان افزایش درآمد از طریق افزایش تولیدات را نخواهد داشت. در این مورد یکی از نمایندگان مجلس میگوید: "بحث بر سر اینست که اگر کارخانجات موجود صنایع سنگین بخوانند فقط با ۸۰ درصد ظرفیت کار کنند، تمام ارز برنامه پنج ساله را می‌بلعد. حال چگونه است... ادعای کنند که هم خودگردانی ارز را بوجود می‌آورند، هم خطوط جدید در صنایع سرمایه‌ای مولد و حلقه‌های مفقوده ایجاد می‌کنند و هم توسعه صادرات میدهند... توسعه صادرات مقولهای نیست که صنعت ما با آن آشنا باشد، آن هم صنعتی که جهت گیری اصلی آن، رشد صنایع مصرفی بوده است و واسطه‌ای و سرمایه‌ای" همانگونه که می‌بینیم بعد از بحران اقتصادی به حدی رسیده که عوام فریبی‌های برنامه نویسان رژیم، حتی قادر نیستند دوران حکومتی را قانع سازند و دست اندکاران حکومتی نیز با لاجباً به عدم کارایی برنامه پنج ساله در زمینه افزایش تولید و صادرات و از این طریق، تا مین کسری درآمدهای ارزی دولت اعتراف می‌کنند. بدین ترتیب میتوان گفت برای رژیم امکان پذیر نیست و از آنجا که تاکنون دولت کسری درآمدهای خود را که "در سال ۵۰۸ میلیارد ۵۷ میلیارد ریال و در سال ۶۷۷ میلیارد ریال" (۱۱) بوده، عمدتاً از طریق ستقراض از بانک مرکزی تا مین نموده است، در آینده نیز این روند ادامه خواهد داشت و نتیجه محتوم آن افزایش بدهی‌های

از میان
نتیجات

★ «اکثریت» - جناح کشتگر: «حق مذاکره» بهانه‌ای برای دفاع از سازش

از همان هنگام که ما رکیسیم در کوران بکرشته مبارزاتی ما، عرصه را بر تمام خرافه‌های بورژوازی تنگ کرد، از همان زمان که نظراً و عملاً به اثبات رسید ما رکیسیم علم‌رهای بی‌پرولتاریا و بیگانه‌راه‌رهای بشریت‌ستمدیده است، بورژوازی و پادوان آن که به عینه میدیدند دیگر متعاشان خریداری ندارند، در مقابل عظمت و حقانیت تاریخی ما رکیسیم به چاره‌جویی افتادند و به جستجوی راه‌های دیگری پیدا ختند؛ مبارزه با ما رکیسیم از درون ما رکیسیم، آشاعه ایدئولوژی بورژوازی بنا م ما رکیسیم؛ از همین روست که می‌بینیم در یک قرن گذشته، انواع و اقسام جریان‌ات بورژوازی وضد ما رکیستی، در پوشش ما رکیسیم به خرابکاری در جنبش طبقه کارگر مشغولند. بنام دفاع از طبقه کارگر به فریب بورژوازی کارگران می‌پیدا زند و تماماً انرژی خود را صرف منحر نمودن طبقه کارگر از مبارزه انقلابی برای برانداختن سلطه طبقاتی بورژوازی می‌نمایند. در ایران حزب توده و دو جناح «اکثریت»، بعنوان نمایندگان شناخته شده اپورتونیسیم - رفرمیسم در جنبش کارگری، رسالت حفظ سلطه طبقاتی بورژوازی را برعهده گرفته‌اند. اینان علیرغم رسوائیهای مکرر و افشای نقبش‌خائنه‌شان، با زهم در هر گام و با پیشبرد هر سیاست، کارگران را به دست‌کشیدن از مبارزه انقلابی و صلح و مصالحه با بورژوازی فرا میخوانند. در نزد اینان، هر واقعه‌ای به ابزاری تبدیل می‌شود تا با وارونه جلوه‌دادن حقایق، به توهم پراکنی در باره بورژوازی بپردازند و نقش خود را بعنوان کارگران بورژوازی ایفاء کنند. از این جمله است برخورد اکثریتی‌های کشتگری با مسئله ترور قاسملو دبیرکل حزب دمکرات که در حین مذاکره با نمایندگان جمهوری اسلامی صورت گرفت.

"نگاتی در باره ترور دکتر عبدالرحمن قاسملو" عنوان مطلبی است که در دومین شماره "اتحادکار" ارگان اکثریتی‌های جناح کشتگر به چاپ رسیده است. در این مطلب، "اکثریت" با استناد به اطلاعاتی که در باره چگونگی ترور قاسملو و عبدالسه قادری در روزنامه‌های خارجی درج شده است، نتیجه میگیرد که از مجموعه برخوردها و عملکردها نمایندگان جمهوری اسلامی، قاسملو را بدمتوجه میشد که نقشه قتل او را کشیده‌اند. ارگان کشتگریها سپس ادامه میدهد: "پرسشی که بطور طبیعی به ذهن انسان خطور میکند آن است که چگونه مردی با تجربه و سابقه قاسملو پای خود به دام مرگی که توسط حکومت اسلامی برای او چیده است، میرود." خودپای سخ میدهد: "واقعیت آن است که دکتر قاسملو تا حدود زیادی قربانی خوش بینی خود نسبت به جناح رفسنجانی - خامنه‌ای شد. او بر

این عقیده بود که حکومت اسلامی پس از خمینی و تحت رهبری این دو تن به سوی منطق و اعتدال میل می‌کند و دست‌از روشها و سیاستهای گذشته بر میدارد. این خوشبایی، حتی به ما موران رژیم نیز تعمیم داده شد. "تا اینجا به اعتقاد اکثریت"، مزدوران رژیم به این علت توانسته‌اند نقشه ترور قاسملو را عملی سازند که وی نسبت به جناح رفسنجانی - خامنه‌ای "خوش بین" بود. "این خوشبایی، حتی به ما موران رژیم نیز تعمیم داده شد. " ما در مورد نفس مذاکره حزب دمکرات با جمهوری اسلامی چه؟ پاسخ اکثریت جناح کشتگر به این بخش از سؤال بسیار جالب است. پاسخ - با سخنی است اپورتونیسیتی و در خور سیاست بازان اکثریتی - کشتگریها در پاسخ این سؤال ابتدا یک حکم کلی و عام صادر می‌کنند و می‌گویند: "بدیهی است که ما حق مذاکره با حکومتها را برای همه نیروهای مبارزی که علیه این حکومتها پیکار می‌کنند می‌پذیریم." سپس از اینکه حرف دلشان را زبند، در مورد مذاکره مشخص حزب دمکرات با جمهوری اسلامی می‌نویسند: "لیکن این مذاکرات با بدعلنی بوده و اهداف آن روشن باشد. متأسفانه مذاکره اخیر که به ترور دکتر قاسملو و عبدالسه قادری انجامید تنها از چشم دیگران بلکه حتی به گفته نماینده دفتر سیاسی حزب دمکرات از زحمات سیاسی نیز پنهان مانده بود. "سوسیال‌خائنین کشتگری که با صدور یک حکم کلی، نفس مذاکره را در بست پذیرفته‌اند، حال برای خالی نبودن عریضه و برای اینکه حرفی هم زده باشند در عین حال با این هدف که حزب دمکرات را تخریب کنند، با این تحلیل اپورتونیسیتی تلاش می‌کنند مصالحه جویی و سازشکاری حزب دمکرات را در شخص قاسملو خلاصه نمایند و همانند تمام اپورتونیسیتها با اتخاذ یک موضع مبهم و دوپهلوار با سخن صریح به این سؤال که مذاکره مشخص دبیرکل حزب دمکرات با جمهوری اسلامی را چگونه ارزیابی می‌کنند، طفره می‌روند. "اتحادکار" در توجیه این برخورد فرصت طلبانه می‌نویسد: "هدف از این مذاکره حتی هنوز نیز توسط حزب دمکرات گردستان اعلام نشده و جمع‌بندی حزب نیز در نقد روندی که به ترور دکتر قاسملو و عبدالسه قادری انجامید انتشار نیافته است. در حالیکه بدون اطلاعات کافی از اهداف حزب و چندوچون قمایا، داوری نسبت به ما هیت مذاکره مذکور امری دشوار است. "الحق که وقاحت اپورتونیسیت‌های کشتگری حدومرز نمی‌شناسد. زمانی که میخوانند - حزب دمکرات را برای سازش با جمهوری اسلامی نشان دهند، مدعی می‌شوند که مذاکره حتی از زحمات سیاسی حزب دمکرات نیز پنهان بسوده است، اما هنگامیکه بناست نسبت به ما هیت مذاکره

حزب دمکرات با جمهوری اسلامی اظهار نظر نکنند، از حزب دمکرات میخوانند "اهداف حزب" از مذاکره و "چندوچون قضایا" را برای آنان روشن کند. آخر اگر این مذاکره حتی از زحمات سیاسی حزب نیز پنهان بوده، حال حزب دمکرات چگونه میتواند "اطلاعات کافی از اهداف حزب و چندوچون قضایا" را برای کشتگریها روشن کند تا دیگر "داوری نسبت به ما هیت مذاکره مذکور" برایشان "دشوار" نباشد؟ برآستی که اپورتونیسیم بر روی هزارپا نشسته میچرخد. اپورتونیسیت‌های کشتگری در حال مصالحه مزورانه میخوانند چنین وانمود کنند که مصالحه جویی حزب دمکرات در شخص قاسملو خلاصه بوده است و خود را از اهداف این مذاکره نیز بی‌اطلاع نشان میدهند که اولاً قاسملو قبل از آنکه بر سر میز مذاکره ترور شود، بارها و بارها در مصالحه‌های مختلف، در مقام دبیرکل حزب دمکرات گردستان (ونه بعنوان شخص قاسملو) اعلام کرده بود که حاضر است با جمهوری اسلامی مذاکره و به عبارتی بهتر معامله کند. ثانیاً اهداف این مذاکره کاملاً روشن است و اکثریتی‌ها بیخود خود را به نفهمی میزنند. اهداف مذاکرات حزب دمکرات با جمهوری اسلامی همداستانها با جلدان جمهوری اسلامی. هدف این مذاکرات همانگونه که دبیرکل حزب دمکرات، قاسملو نیز بارها اعلام کرده بود، دست‌یافتن به توافقات مشترکی با جمهوری اسلامی، یعنی سازش و مصالحه با رژیم جمهوری اسلامی بود. از قضا دلیل واقعی عدم صراحت کشتگریها در باره این مذاکره را با دیدن واضح بودن اهداف آن بر همگان جستجو کرد. اقدامات حزب دمکرات برای سازش با رژیم فوق‌ارتجاعی جمهوری اسلامی بقدری رسواست که کشتگریها نیز جزاً تنمی‌کنند صریحاً از آن دفاع نمایند. اما اکثریتی‌های جناح کشتگر، با طرح کلی پذیرش "حق مذاکره با حکومتها" برای نیروهای مخالف رژیم، خودشان را رومی دهند و اثبات می‌کنند هدف آنان از زیر سمیت شناختن این "حق مذاکره" "گشودن با سازش و مصالحه با جمهوری اسلامی است. طرح مسئله "حق مذاکره" از سوی کشتگریها با سابقه خیانت‌باری که این اپورتونیسیتها از خود برجای گذاشته‌اند و با خط مشی و مجموعه عملکردهای آنها پیام آور این است که کشتگریها خود را برای سازش دیگر و خیانتی دیگر آماده می‌کنند. در نزد آنان، همانگونه که در نزد تمام سوسیال - رفرمیستها چنین است، مبارزه مفهوم دیگری جز مصالحه و سازش ندارد. لنین در مقابل با اپورتونیسیت‌های انگلیسی که همچون کشتگریها با طرح کلی مسئله سازش و صلح و مصالحه، میخواستند سازشکاری و سرسپردگی خود به بورژوازی را توجیه کنند، در نوشته‌ای تحت عنوان "در باره سازش" نوشت که: طرح این سؤال که این شکل کلی که "آیا ممکن است یک مدافع انقلاب پرولتری، به سازشهای با سرمایه داران یا طبقه سرمایه دار تن در دهد؟"

"اکثریت جناح کشتگر: حق مذاکره..."

"یا نشانه‌دهنده بی‌تجربگی سیاسی فوق‌العاده و سطح پائین آگاهی سیاسی سوال‌کننده است. یی مغلطه ایست از طرفنا و برای پوشاندن توجیه خود از راهزنی، غارت و هر نوع دیگری از خشونت سرمایه - داری. "وی سپس ضمن تأیید این مسئله که ما رکیست‌ها بطور کلی سازش را رد نمی‌کنند، تفاوت میان سازشهایی را که از سوی مدافعین انقلاب پرولتری در جهت منافع پرولتاریا و سازشهایی را که از سوی اپورتونیست‌ها علیه پرولتاریا انجام میگردد توضیح میدهم می‌گوید: "درواقع، آشکارا است که دادن یک جواب منفی به این سوال کلی احمقانه است. البته، ممکن است که یک مدافع انقلاب پرولتری به سازشها یا موافقت‌هایی با سرمایه داران تن در دهد. این کلاً بستگی دارد به اینکه تحت چه شرایطی و چه نوع موافقتی منعقد شده باشد. در اینجا و به تنهایی در اینجا است که انسان میتواند دوبار دیدن بدل اختلاف بین موافقتی که از راهزنی دیدن انقلاب پرولتری مجاز است، و موافقتی که (از همان زاویه) خائنانه است، بگردد. "لنین سپس ایده طرح شده توسط اپورتونیست‌های انگلیسی را بطور مبسوطی در کتاب "چپ‌روی در کمونیسم" مورد بررسی قرار داد. وی در این مورد نوشت: "بسیاری از سفسطه جویان نیز (که سیاست‌بازان فوق‌العاده یا بیش از حد "با تجربه" هستند) درست مانند پیشوا ییان انگلیسی اپورتونیسم، که رفیق لنسبری از آنها نام میبرد، چنین قضاوت می‌نمایند: "وقتی فلان مصالحه برای بلشویکها ما ذون یا شدید چپ‌پراپی ما هرگونه مصالحه ما ذون نباشد؟" وی برای روشن شدن تفاوت مصالحه بلشویکها با مصالحه مورد نظر اپورتونیست‌های انگلیسی، مثال‌هایی میزند. یکا اعتصاب کارگری را در نظر میگیرد که طی آن کارگران اعتصاب‌کننده قهرمانانه برای دستیابی به خواسته‌های خود مبارزه را ادامه میدهند اما در تداوم حرکت، در نتیجه نرسیدن کمک، نه کشیدن ذخیره صندوق اعتصاب، گرسنگی... بدون آنکه ذره‌ای از مبارزه جوئی و ایمان انقلابیشان کاسته شده باشد، بناگزی بر بدون اخذ نتیجه و یا در مقابل دست‌یابی به بخش ناچیزی از خواسته‌های خود، به اعتصاب پایا ن میدهند تا خود را برای مبارزات بعدی آماده کنند. در مقابل کارگران اعتصاب‌کننده، تعداد معدودی اعتصاب‌شکن، نه تنها از شرکت در مبارزه کارگران خودداری می‌کنند بلکه با حاضر شدن بر سر کار، حرکت مبارزاتی کارگران را به نفع سرمایه دار تضعیف می‌نمایند. در این حرکت مشخص، هم کارگران اعتصاب‌کننده و هم اعتصاب‌شکنان هر دو با سرمایه دار مصالحه می‌کنند اما فرق است میان مصالحه کارگران اعتصابی و مصالحه‌ای که اعتصاب‌شکنان انجام داده‌اند. همان فرقی که میان مصالحه از راهزنی دیدن مدافع انقلاب پرولتری و

خانین به طبقه کارگر وجود دارد. لنین در این زمینه می‌نویسد: "هر پرولتری در اعتصاب شرکت ورزیده و ناظر "مصالحه‌هایی" با ستگران و استشارگران منفور خود بوده است که در آن کارگران مجبور میشدند یا بدون اخذ نتیجه یا در مقابل اجابت جزئیسی از خواسته‌های خود دوباره بکار بپردازند. هر پرولتری، در نتیجه آن شرایط مبارزه توده‌ای و آن حدت فوق‌العاده تناقضات طبقاتی، که در آن بسر میبرد، مشاهده می‌کند که بین مصالحه‌ای که شرایط بزرگتیف آنرا ایجاد می‌کند (زیرا صندوق اعتصاب فقیر است، از خارج کمکی نمی‌شود و اعتصاب‌کنندگان بطور تحمل‌ناپذیری گرسنگی کشیده و زجر دیده‌اند) و بهیچوجه از ایمان انقلابی و آمادگی کارگران نیکه بدان تن در میدهند، برای مبارزه آتی نمی‌کند. از یک طرف، و مصالحه‌ای که توسط خانینی بعمل می‌آید که گناه استفاذه جوئی خود (اعتصاب‌شکنان هم "مصالحه" می‌کنند!) جین خود، تمایل خود را به خوش خدمتی در برابر سرمایه داران، بن سستی خود را در برابر ارباب و گاه امتناع و گاه صدقه و گاه خوش آمدگویی سرمایه داران به گردن لعل بزرگتیف میاندازند، بین این دو مصالحه فرق وجود دارد. " اکثریتی‌های کشتگری در زمره همان اعتصاب‌شکنانی هستند که میخواهند جین خود، تمایلشان به خوش خدمتی در برابر سرمایه داران و وسست عنصری‌شان را با برسمیت شناختن "حق مذاکره با حکومتها" برای همه نیروهای مخالف رژیم لاپوشانی کنند. اکثریت می‌نویسد: "بدیهی است که ما حق مذاکره با حکومتها را برای همه نیروهای مبارزی که علیه این حکومتها پیکار می‌کنند می‌پذیریم! ما این "مذاکره با حکومتها" که اکثریت برای آن کف می‌زند، به چه منظوری صورت میگیرد؟ برای سازش و حصول مصالحه. اما سازش با که و برای چه؟ سازش با رژیم فوق‌ارتجاعی جمهوری اسلامی علیه توده‌های مردم، علیه کارگران و زحمتکشان. اکثریت - جناح کشتگر در شرایطی با طرح "حق مذاکره با حکومتها" خود را برای سازشی دیگر با جمهوری اسلامی و دور دیگری از همدستی با جلادان علیه کارگران و توده مردم آماده می‌کند و در شرایطی عملاً بر مذاکره و سازش حزب دمکرات با جمهوری اسلامی صحه می‌گذارد که ما هیت ارتجاعی و ضد دمکراتیک جمهوری اسلامی بر عموم توده‌های مردم روشن شده است. توده‌های مردم که به تجربه دریافته‌اند حکومت اسلامی دشمن آزادی و دمکراسی است و در برابر ابتدائی‌ترین مطالبات کارگران و زحمتکشان، با تمام قوای ضد انقلابیستادگی می‌کند، آنها که با رها و رها دیده‌اند هر اعتراض برحق کارگری به خاک و خون کشیده شده، خواسته‌های برحق و عادلانه خلقها با گلوله و توپ باران پاسخ داده شده است، دهها هزار زندانی سیاسی قتلعام شده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که تحقق مطالبات آنان در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی است. اما سوسیال - خانین اکثریتی در شرایطی که توده مردم خواستار سرنگونی رژیم هستند، آنها را به صلح و

سازش با جمهوری اسلامی دعوت می‌کنند بجای دعوت به تشدید مبارزه برای سرنگونی رژیم، کارگران و زحمتکشان را به سازش و صلح و مصالحه دعوت می‌کنند. و در مقابل ما رکیست‌ها و نیروهای انقلابی که خواستار سرنگونی رژیم هستند، از "حق مذاکره با حکومتها" دم می‌زنند. امروز دیگر بر عقب مانده‌ترین اقشار مردم نیز روشن شده است که جمهوری اسلامی بنا به ماهیت ارتجاعی و عمیقاً ضد دمکراتیکش نه فقط مبارزه انقلابی توده‌ها را شدیداً سرکوب می‌کند بلکه حتی قادر به تحمل کوچکترین مخالفت و انتقادی از سوی نیروهای درون حاکمیت نیز نمی‌باشد. جمهوری اسلامی برای مخالفت سیدمهدی‌ها شمی، منتظری و امثالهم را نیز با قهر یا سخی می‌گوید. جمهوری اسلامی علیرغم خدماتی که سوسیال خانین اکثریتی و توده‌ای برای انجام دادند، قادر به تحمل این کارگران بورژوازی هم نبود و پس از اینکه از این دستیاران جلادان در سرکوب کارگران، زحمتکشان و سازمانهای انقلابی نهایت استفاده را کرد، آنها را به زباله‌دانی پرتاب نمود. ترور قاسملودی را می‌مزمز کرده در شرایطی که حزب دمکرات تلاش داشت به سازش با جمهوری اسلامی علیه خلق کرد دست بزند، برای صدمین بار ما هیت ارتجاعی رژیم را نشان داد و اثبات نمود که تمام میدلیرا الهها و اپورتونیست‌ها به تغییر سیاست و استالین این رژیم کاذب است. توده مردم ایران با مشاهده این واقعیات روز بروز بیشتر می‌بینند که تنها راه دستیابی به مطالباتشان سرنگونی جمهوری اسلامی است. اما اپورتونیست‌ها که عزم جزم کرده‌اند سرسپردگیشان را به بورژوازی به اثبات برسانند، با زهم به خوش رقصی در برابر جمهوری اسلامی مشغولند و از "حق مذاکره" با این رژیم دم می‌زنند. اکثریتی‌ها بنا به ماهیت طبقاتی‌شان و رسالتی که در حفظ سلطه طبقاتی بورژوازی بر عهد گرفته‌اند، علیرغم این واقعیات، برای همدستی مجدد با جمهوری اسلامی لحظه شماری می‌کنند، و میخواهند به کارگران و زحمتکشان نیز چنین القاء کنند که امید به این رژیم هست و می‌توان از طریق مذاکره و مصالحه با جمهوری اسلامی به مطالبه‌ای دستیافت. در مقابل این تلاشهای مزورانه اپورتونیست‌های خیانت‌پیشه که سفره گدائی خود را در برابر بورژوازی پهن کرده‌اند، کمونیست‌ها سازش با جمهوری اسلامی را به سوسیال خانین پیشکش می‌کنند و اساس فعالیت خود را بر مبارزه انقلابی قرار می‌دهند. کمونیست‌ها هر سیاست سرکوبگرانه و ارتجاعی رژیم را به بزارای برای افشای علیه جمهوری اسلامی و ترغیب توده‌ها به مبارزه انقلابی علیه آن تبدیل می‌کنند و بجای متوهم ساختن آنان نسبت به حکومت، مبارزات کارگران و زحمتکشان را برای سرنگونی جمهوری اسلامی سازماندهی می‌کنند.



★ يك گام به پیش ، يك گام به پس

دومین شماره نشریه "راه کارگر" و بیست و نهمین شماره نشریه "راه کارگر" سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) هیئت اجرایی موقت برای کنفرانس "در شهر بیروما" انتشار یافت. این شماره حاوی چند مقاله و تعدادی قطعه نامه پیرامون مسائل پدئولوژیک و تشکیلاتی است. از بررسی مسائل مندرج در این شماره چنین برمی آید که دو گرایش نظری مشخص در حال شکل گیری است. یک گرایش خواستار گسست قطعی از مواضع "پورتونیستی-سنتریستی" است و گرایش دیگر در همان حال که در حوزه برخی مسائل نسبت به مواضع گذشته راه کارگر گسست خود را اعلام نموده، در برخی زمینه‌ها نوسانات و تزلزلات گذشته را حفظ میکند و در برخی مسائل حتی یک گام نیز به عقب برداشته است. گرایش اخیر بی‌شک در قطعه نامه‌های انعکاس یافته که توسط بابا علی نوشته شده‌اند، نظری کوتاه به مهمترین مسائل مطروحه در این قطعه نامه‌ها حقیقت امر را بهتر نشان میدهد. بابا علی در قطعه نامه‌ای با عنوان "خصلت‌بندی انقلاب ایران، جمهوری دمکراتیک خلق و محکومیت تجدیدنظر طلبی اپورتونیستی-سنتریستی اکثریت دفتر سیاسی بدرستی مواضع اپورتونیستی جناح دفتر سیاسی را در مورد مرحله انقلاب و دفاع پوشیده و مودبانه آن را از جمهوری بورژوازی مورد انتقاد قرار میدهد و محکوم میکند. در این قطعه نامه بدرستی نتیجه گیری میشود که: "شرایط پیروزی قطعی انقلاب در ایران نه فقط سرنگونی جمهوری اسلامی بلکه برقراری جمهوری دمکراتیک خلق، یعنی جمهوری نوع شورائیی" است. بنابراین "هدف فوری پرولتاریا، انقلاب آتی، سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق است. این جمهوری کارگری - دهقانی (الف) یک حکومت انتقالی به دیکتاتور پرولتاریاست". این یک "دیکتاتور کامل پرولتاریا نیست اما نقطه شروع مهمی برای برقراری این دیکتاتور می باشد." تاکید بابا علی برای این مسئله که هدف فوری پرولتاریای ایران سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق است، این جمهوری دمکراتیک خلق از نوع جمهوری شورائی و کمون می باشد، یک گام مهم و انقلابی به پیش در جهت گسست از نظرات اپورتونیستی جناح دفتر سیاسی محسوب میگردد. "قطعه نامه در محکومیت نوسانات تاکتیکی اکثریت دفتر سیاسی در قبال احزاب غیر پرولتری و جنگ ارتجاعی ایران و عراق نیز هر چند اپورتونیسم دفتر سیاسی را در مسائل تاکتیکی منحصر به جنگ ایران و عراق و برخورد به سازمانهای سیاسی کرده است، اما با این وجود سندی در محکومیت و طرد تاکتیکیهای اپورتونیستی راه کارگر محسوب میشوند

تا اینجا میتوان گفت که بابا علی در قیاس با مواضع گذشته راه کارگر یک گام به پیش برداشته است. اما نوسانات و تزلزلات وی در "قطعه نامه در باره جبهه واحد کارگری و جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی" آشکار میگردد. او ضمن اینکه بدرستی خاطر نشان میسازد که جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی از دیدگاه جناح دفتر سیاسی "یک جبهه سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت موقت" است و "برای آنها برنامه جبهه دمکراتیک ضد امپریالیستی برنامه یک مرحله انقلاب است". اما وی با تاکید مجدد این جبهه و برنامه آن البته منهای مجلس مؤسسان، بطور ضمنی مسئله اختلاف با فرمیستها و لیبرالها را حول "مطالبات مشخص دمکراتیک (نان، کار، مسکن، آزادی و صلح)" می پذیرد. او میگوید که با حذف مطالبه مجلس مؤسسان از پلتفرم جبهه دمکراتیک ضد امپریالیستی مواضع خود را از جناح دفتر سیاسی منفک سازد و میگوید در اینجا بایده "همان شعار سرنگونی جمهوری اسلامی اکتفا کرد." البته این تغییر نه تنها نمی تواند در بر ما هیئت رفرمیستی و سازشکارانه این جبهه و برنامه عمل آن سرپوش بگذارد بلکه ماهیت آنرا عریان تر میکند و درست به همان شعاری نزدیک میگردد که امروز از سوی جمهوری خواهان مطرح میشود. اما او در همین قطعه نامه از مواضعی هم که در قطعه نامه پیرامون مرحله انقلاب و جمهوری دمکراتیک خلق مطرح کرده است، عقب می نشیند و از برجای ماندن مطالبه مجلس مؤسسان در بخش حداقل برنامه دفاع میکند. وی میگوید: "هنگامیکه از ضرورت حذف شعار مجلس مؤسسان در برنامه جبهه دمکراتیک و حذف این شعار را از مجموعه مطالبات برنامه انتقالی مدنظر نداریم." "دفاع از نظام شورائی با طرح شعار مجلس مؤسسان ماینت ندارد." و این خود نشان میدهد که هنوز بطور قطعی از جمهوری پارلمانی بورژوازی راه کارگردل نکنده است. بابا علی معتقد است که میتوان در آن واحد هم مدافع نظامی شورائی بود، هم مدافع شعار مجلس مؤسسان یعنی پارلمانتاریسم بورژوازی. هم میتوان اولی را تبلیغ کرد هم دومی را. اما واقعیت این است که این دونه فقط بایکدیگر ماینت ندارند، بلکه بیانگر دو خط مشی متفاوت در انقلاب ایران هستند. طراحان و مدافعین مجلس مؤسسان از یک جمهوری پارلمانی بورژوازی دفاع میکنند که بر تارک آن مجلس مؤسسان قرار دارد و حال آنکه مدافعین جمهوری دمکراتیک خلق از دولت طراز نوین دفاع می نمایند. یکی بیانگر دفاع از زنها دهی پارلمانی، ارتش بورژوازی و بوروکراسی متما یزوما فوق مردم است، دیگری بیانگر نهادهای شورائی، نا جودی ارتش و بوروکراسی و تعویض آن با تسلیح عمومی خلق، اعمال حاکمیت مستقیم توده‌ای، انتخاباتی بودن مقامات و فراخوانی است. بابا علی خود تصریح

میکند که هدف فوری پرولتاریا در انقلاب آتی نه جمهوری پارلمانی بورژوازی بلکه جمهوری دمکراتیک خلق "یعنی نوع شورائی" است. اگر واقعاً چنین است طرح مطالبه مجلس مؤسسان که بر تارک نظام پارلمانی قرار دارد چه معنایی میتواند داشته باشد؟ تنها معنایش اینست که وی هنوز بطور قطعی از جمهوری پارلمانی دلنکنده است. بابا علی از گنجانیدن مطالبه مجلس مؤسسان در برنامه حداقل پرولتاریا و طرح شعار مجلس مؤسسان دفاع میکند. اما هر کسی که اندکی آگاهی داشته باشد میدانند که جای دادن مجلس مؤسسان در برنامه معنایش طرح یک مطالبه است. در آن صورت باید آنرا تبلیغ و ترویج کرد و از توده‌ها خواست که برای تحقق آن مبارزه کنند. تصورش را بکنید که چه اغتشاشی پیش خواهد آمد. از یک سو در میان توده مردم باید برای استقرار فوری جمهوری دمکراتیک خلق و ایجاد دولتی از طراز کمون و شوراها تبلیغ و ترویج کرد و از سوی دیگر تبلیغ برای مجلس مؤسسان که اوج دمکراسی بورژوازی و پارلمانتاریسم محسوب میشود. در چنین حالتی مردم به کسانیکه این هر دو را با هم مطرح میکنند خواهند گفت که یا شما دچار گیج سری هستید یا ما را دیوانه تصور کرده‌اید. بالاخره پاسخ دهید که ما برای استقرار دولتی از طراز کمون مبارزه کنیم یا دولتی از طراز نوین؟ بابا علی برای اینکه خود را از این تناقضات برهانند و از دمکراسی بورژوازی بطور قطع بگسلند، راه دیگری جز کنار گذاشتن مجلس مؤسسان ندارد. از این مبحث که بگذریم در قطعه نامه‌های دیگر، عقب گرد آغاز میگردد و نویسنده حتی نسبت به گذشته نیز یک گام به پس مینهد. او تقریباً در بست مواضع خرده بورژوازی ترسکیستی را در مورد بحران جنبش کمونیستی جهانی، تحلیل از ماهیت احزاب و دولت‌های حاکم بر کشورهای اردوگاه سوسیالیسم و سیستم تشکیلاتی می پذیرد و البته با این مواضع خود در روشن میسازد که منظورش از "بازبینی مجدد تئوری مارکسیستی" و "تکامل آن" همان تجدیدنظر در تئوریهای مارکسیستی-شیوه ترسکیستی است. در همین جا بایداشاره کرد که بابا علی در عین اینکه بخش‌هایی از نوشته خود را دقیقاً از آثار ترسکی کپی برداری کرده است، اما یک کلام هم در این باره چیزی نمیگوید تا بتواند آنها را بعنوان مواضع مارکسیستی-لنینیستی جا بزند. نویسنده مقاله را باره بحران غلام در همین شماره و بیژنه نامه میا حثات کنفرانس این حقیقت را نشان داده است. بابا علی در "قطعه نامه مربوط به علل عمده بحران جنبش کمونیستی و ایجاد حزب پیشگام کمونیست" نظرات ترسکی و ترسکیست‌ها را در مورد "دولت منحن کارگری" می پذیرد و معتقد است "استالینیسم پوشش‌دهنده پدئولوژیک منافع قشر ممتاز بوروکراسی کارگری دول کارگری و جنبش کارگریست."

یک گام به پیش، یک گام به پس

"بوروکراسی مذکور موقعیت خود را بر پایه یک انقلاب سوسیالیستی ۱۰۰۰ هزار نموده "طبقه جدیدی" را تشکیل نمیدهد و تا بر این فاقه قدیم ایدئولوژی طبقاتی مستقل بوده، ناگزیر از توجیه هویت خود با توسل به لنینیسم و ایجا دیگ جریان رسمی کمونیستی است."

"استالینیسیم تنها با زتاب پیروزی پرولتاریای شوروی بر بورژوازی جهانی و دفاع از دستاوردهای اکتز نبود بلکه همچنین مبین ناتوانی پرولتاریا در اعمال اقتدار مستقیم خود... بود." "دیکتاتور پرولتاریا تحت رژیم استالینی (رژیم قشریا کاست صاحب امتیاز بوروکراسی کارگری) به همان شکلی از سلطه طبقه کارگری سدا ری میکند که مثلاً دیکتاتور پرولتاریا تحت رژیم سلطنتی، یعنی از طریق تقدم قائل شدن برای کاستها علیه حزبی بوروکراسی کارگری و بواسطه لغو دمکراسی حتی برای طبقه کارگر." "در اینجا مجال آن نیست که این نظرات مورد بررسی همه جانبه قرار گیرد و خواننده میتواند به نقد این دیدگاه در شماره ۲۳۳ نشریه کار ارگان سازمان ما مراجعه کند، اما بطور خلاصه اشاره میکنیم که این نظریات تجدیدنظر در مارکسیسم-لنینیسم محسوب میشوند، اساس و اساس این تجدید نظر طلبی نفی و انکار این حقیقت است که میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی یک دوران گذار انقلابی از سرمایه داری به کمونیسم وجود دارد که منطبق بر آن یک دوران گذار سیاسی نیز ضروریست و دولت این دوران نمیتواند چیزی دیگری باشد مگر دیکتاتور پرولتاریا. دیکتاتور پرولتاریا نیز چیزی دیگری نیست مگر شکل طبقه کارگری بصورت طبقه کارگر، این رها ئی سیاسی طبقه کارگری پیش شرط رها ئی اجتماعی آن محسوب میگردد. بنا بر این رها ئی طبقه کارگری بدست خود این طبقه میسر است. طبقه کارگر نمیتواند بشکل غیر مستقیم "اعمال اقتدار" کند، بلکه فقط و فقط میتواند بشکل مستقیم اعمال حاکمیت نماید، حال کسی که مدعی میشود طبقه کارگر از نظر اقتصادی طبقه کارگر است اما از نظر سیاسی فاقد قدرت می باشد و بوروکراسی از نظر سیاسی از پرولتاریا خلع قدرت کرده است، به تمام معنا در تئوریهای مارکسیستی تجدیدنظر کرده، این حقیقت را انکار نموده که رها ئی طبقه کارگری بدست خود طبقه کارگر امکان پذیر است، و دولت دوران گذار نمیتواند چیزی دیگری باشد مگر دیکتاتور پرولتاریا. با با علی همچون ترسکی معتقد است که بوروکراسی و "استالینیسیم" بعنوان "پوشش ایدئولوژیک منافع قشر ممتاز بوروکراسی" "زیکسو" با زتاب پیروزی پرولتاریای شوروی بر بورژوازی جهانی و دفاع از دستاوردهای اکتز "بوده است و از سوی دیگر "مبین ناتوانی پرولتاریا در اعمال اقتدار مستقیم" بگفته صریح ترسکی این "بوروکراسی از نظر سیاسی ز پرولتاریا خلع پیدا کرده است تا بتواند دستاوردهای اجتماعی اش را

با متدخودش پاسداری نماید." "بوروکراسی دیکتاتور خود را بر پرولتاریا نیز اعمال میکند، اما با متدخودش از دستاوردهای اجتماعی پرولتاریا پاسداری میکند و پرولتاریا هم "آنها بعنوان حامل دیکتاتور پرولتاریا برسمیت میشناسد." اما در همان حال این "نحاط بنا پار تیسیتی دیکتاتور معرف خطری آتی و مستقیم علیه تمامی دستاوردهای اجتماعی پرولتاریا است." این دعا که بوروکراسی میتواند دفا فظ دستاوردهای انقلاب اجتماعی پرولتاریا باشد، حرفی بکلی پرت و غیر مارکسیستی است. بوروکراسی نه مختص دولت پرولتاریست، و نه لازمه سیادت پرولتاریا. بوروکراسی در همه جا سازماندهی استعمار طبقاتی بوده و جزء لاینفک دولت بورژوازی است. بنابراین نه میتوان سدا رمانا فاع طبقه کارگری باشد و نه "به همان شکلی از سلطه طبقه کارگر پاسداری میکند" و دیکتاتور پرولتاریا اعمال نماید که مثلاً دیکتاتور پرولتاریا تحت رژیم سلطنتی "اعمال میشود. در یک دولت بورژوازی چنین چیزی ممکن است، اما در یک دولت پرولتاریا مطلقاً امکان پذیر نیست. تحت رژیم سلطنتی شاه ایران و حتی رژیم های موسولینی و هیتلر دیکتاتور پرولتاریا نمیتوانست اعمال شود و اعمال هم شد. هم مناسبات استحکام یافته تولید بورژوازی، و هم ماشین دولتی بورژوازی که دارای یک دستگاه ساخته و پیرداخته بوروکراسی ممتاز فوق مردم است، این امکان را پدید میآورد که تحت شرایطی بورژوازی بشکل غیر مستقیم اعمال حاکمیت کند، اما سلطه طبقاتی خود را حفظ نماید و حال آنکه پرولتاریا فقط بشکل مستقیم میتواند اعمال حاکمیت کند و بصورت طبقه حاکم متشکل گردد. نظرات ترسکی و ترسکیستها در این زمینه بهیچ وجه قرابتی با مارکسیسم-لنینیسم ندارد. با با علی سپس بر مبنای همین نگرش به بررسی بحران جنبش بین المللی کمونیستی میپردازد و میگوید: "بحران جنبش بین المللی با زتاب تجزیه و فروپاشی مشی مسلط استالینی است." "دوران قول استالینیزم" پس از جنگ دوم جهانی آغاز گردید. "سالهای هفتاد، سالهای رکود و بن بست قطعی بین رژیم و آغاز دوران تجزیه و فروپاشی آن بود. اگرچه فروپاشی این رژیم زمینه رشد و نمو کمونیسم انقلابی را مستعدتر مینماید اما این مرفی نفس و بنحوی خود بخودی با افزایش نفوذ و اقتدار کمونیسم انقلابی مترادف نیست. بالعکس به موازات رشد بحران استالینیزم گرایشات اورو کمونیستی و سوسیال دمکرات بمثابه نقد "طبیعی" و خود بخودی استالینیزم قوت میگیرند" "اورو کمونیسم شمره نهای تنافضات ذاتی استالینیزم و روند سوسیال دمکراتیزاسیون احزاب رسمی کمونیست می باشد."

"فائق آمدن بر بحران جنبش بین المللی کمونیستی مستلزم تلاش مجدانه و پیگیر همگام کمونیستهای جهان برای بازبینی مجدد تئوری

مارکسیستی، تکامل آن و تجدید بنا ی احزاب کمونیستی می باشد. ما نیز سهم خود را در این تلاش بین المللی برای احیای لنینیسم از زیر آوار خرافات و باورهای شبه مذهبی کمونیسم رسمی استالینی یا پیدا نماییم."

این نظریات چیزی جز بسط "بحران رهبری انقلابی" بشکلی که از سوی ترسکی مطرح شده نیست. حدود نیم قرن است که ترسکیستها از بحران رهبری انقلابی و فروپاشی مشی استالینی سخن میگویند. اما واقعیت این است که طرح این مسئله از سوی ترسکی نه مسئله ای مربوط به جنبش کمونیستی بلکه بحران روشنفکران خرده بورژوازی بود که در پی فروکش موج انقلابات و به تاخیر افتادن انقلابات پرولتری در کشورهای اروپای تزلزل و نوسان خود را آشکار میساختند و قائلان در نبودند و شکایاتی از خود نشان دهند و وضع جدیدی را که پیش آمده بود درک کنند. برخلاف ادعای ترسکیستها در این دوران جنبش جهانی کمونیستی در مجموع از یک خط مشی انقلابی مارکسیستی-لنینیستی پیروی میکرد و از قدرت و انسجام و بالندگی روز افزونی برخوردار بود و همین امر به احزاب کمونیست امکان داد که در پی آغاز جنگ جهانی دوم و تشدید تضادها و بحرانها، رهبری جنبشهای پرولتری، ضدفاشیستی و رها ئی بخش را بدست بگیرند و آنها را بفرجام پیروز منداشان برسانند. پیروزی کمونیستها در تعدادی از کشورهای شرق اروپا و جنوب شرقی آسیا پس از جنگ جهانی دوم بیانگر انسجام، قدرت و بالندگی جنبش جهانی کمونیستی بود. البته هیچ انسان با وجدانی نمیتواند نقش دولت شوروی، و حزب کمونیست این کشور را در این پیروزیها انکار کند. آنچه که در تمام این دوران حاکم است، برغم هر انحرافی که این یا آن حزب با آن روبروست در مجموع پیروزی زخات انقلابی مارکسیسم-لنینیسم است. این دوران، دوران بالندگی جنبش کمونیستی است و تا اواسط دهه ۵۰ دامه می یابد. بحران در جنبش جهانی کمونیستی هنگامی بروز میکند که خروشچف با تجدیدنظر در مارکسیسم-لنینیسم و اتخاذ دیکرشته سیاستهای اپورتونیستی و سازشکارانه هم در عرصه سیاستهای داخلی و هم خارجی از خط مشی انقلابی مارکسیستی-لنینیستی عدول میکند و کنگره های ۲۰ و ۲۲ حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بر آن مهر تأیید میزند. اختلافات در درون جنبش کمونیستی جهانی تشدید میشود و به یک انشعاب بزرگ می انجامد. اتخاذ این خط مشی اپورتونیستی از سوی خروشچف و تأیید آن از سوی اکثریت احزاب کمونیست و سیاستهای عملی ناشی از این خط مشی نتایج خود را بطور کامل در دهه ۷۰ در کشورهای اردوگاه سوسیالیسم و هم در درون احزاب کمونیست اروپای غربی آشکار ساخت. بخشی از احزاب کمونیست اروپای غربی که خط مشی کنگره های ۲۰ و ۲۲ را اپورتونیسم را در آنها هموار نموده بود بطور

دفاع از حزبیت، علیه بی‌حزبی

و آگاهی آن قرار دارد، و خلاصه اینکه طبقه کارگر برای تحقق اهداف طبقاتی و تاریخی خود الزاماً باید در یک حزب سیاسی مستقلمتشکل گردد، از سوی گروه کثیری از کسانیکه خود را مارکسیست - لنینیست مینامند درک نشده و از این گذشته بویژه اکنون که در پی یک رشته شکستها و سرکوبهای مداوم از دامنه اعتلا جنبش توده ای بنحوی محسوس کاسته شده و جوش و خروش که در دوران انقلاب پدید آمده بود، فروکش کرده است، بخش وسیعی از روشنفکرانی که زمانی مواج نیرومند جنبش توده ای آنها را به مسیر جانبداری از طبقه کارگر سوق داده بود، روحیات و خصوصیات آن افراد - منشانه روشنفکرانه خود را با تمام جوانب منفی آن آشکار نموده و مدافعین بی تشکیلاتی و تشکیلات ستیزی از کار در آمده اند. این روشنفکران که انفرادی دمنشی خرده بورژوازی تا عمیق وجودشان رسوخ کرده است، فعالیت در درون تشکیلات راشاق و طاقت فرسا میدانند. فعالیتی که طبیعتاً با محدودیتها و تشکیلاتی توأم است و با روحیات و خصوصیات تعالیجنا به روشنفکرانه سازگار نیست. تفاوت چندانی نمیکند که این روشنفکر، روشنفکر مغربی باشد که شخص خود را ما فوق هر گونه تشکیلاتی می - داند یا روشنفکرانی که گروه و محفل و دسته و هسته خود را افراد تراز تشکیلات حزبی میندازند. اینان در واقع هر آنچه ظاهر آن را در حرف سنگ دفاع از مارکسیسم - لنینیسم و طبقه کارگر را بر سینه بزنند، اما در عمل از آنجا نیکه با روح ایده بی حزبی، دفاع از پیرا کندی و محفل بازی، و ستیز و دشمنی با تشکیلات یک سازمان واحد سیاسی طبقه کارگر، مانع از آن میگرددند که طبقه کارگر هر چه سریعتر بتواند از طریق یک حزب واحد سیاسی، مبارزه اش را به یک مبارزه طبقاتی هدفمند و آگاهانه تبدیل کند، همچون سوسیال - رفرمیستها مبلغین سیاست بورژوازی از کار در می آیند، مبارزه طبقه کارگر را به دایره مناسبات موجود محدود میکنند و جز کسانیکه محسوب میشوند که از اسارت ایدئولوژیک طبقه کارگر بدست بورژوازی دفاع مینمایند، از اینرو دفاع از مارکسیسم - لنینیسم و منافع طبقه کارگر نمیتواند از مبارزه علیه مدافعین پیرا کندی و بی حزبی، مبارزه علیه تمایلات انفرادی منشانه تشکیلات ستیز جدا باشد. امروزه پیش از هر زمان دیگر دفاع از یک تشکیلات و احسیاسی طبقه کارگر که دقیقاً مبتنی بر موازین و معیارهای تشکیلاتی لنینی با شد، باید در دستور کار هر کس قرار بگیرد که برخود نام مارکسیست - لنینیست می گذارد. ممکن است عده ای اعتراض کنند و بگویند، این اتهام سنگینی است که فلان گروه، محفل، هسته و دسته را که خود را مارکسیست - لنینیست مینامند و حتی از ابراز دشمنی علیه سوسیال - رفرمیستها ابائی ندارند، بعنوان مبلغین سیاست بورژوازی و مدافعین اسارت ایدئولوژیک طبقه کارگر در کنار سوسیال - رفرمیستها قرار داد، تردیدی نیست که

گروهی را بین افراد دو محافل دقیقاً با این مسئله واقف نیستند که چگونه به بورژوازی خدمت میکنند. آنها حتی تصورشان این است که مدافع بیرونی طبقه کارگرند. اما راه جهنم با نیات حسنه نیز مفروش است. هدف ما نیز از طرح این مسئله این است که با نشان دادن حقیقت امر، آنها غی را که نا آگاهانه از مسیر منافع طبقه کارگر منحرف شده اند از کسانیکه بنا به منافع و مصالح طبقاتی شان راه خدمتگذاری به بورژوازی را در پیش گرفته اند متمایز سازیم، و در زیر پرچم مارکسیسم - لنینیسم در یک حزب واحد پیروان را بی گرد آوریم. پس ضروری است که بر روی این مسئله مکث کنیم و ببینیم که چرا کسانیکه از تشکیلات گریزانند، علیه انضباط و تشکیلات مبارزه میکنند و منافع حقیر فرقه ای خود را ما فوق یک حزب نیرومند قرار میدهند، هر چند ظاهر آن برخود نام مارکسیست - لنینیست بگذارند و سوگند یاد کنند که به آرمانها و منافع طبقه کارگر پای بندند، عملاً مدافعان سرت طبقه کارگر و پیشبرنده سیاست بورژوازی را در می آیند.

بنظر میرسد که همگان در این نکته متفق القولند که وظیفه ما مارکسیست - لنینیستها سازماندهی مبارزه طبقاتی پیروان را است. اما نکته اصلی درک این مسئله است که مبارزه طبقاتی یعنی چه؟ این یک حقیقت بدیهی است که طبقه کارگر بعنوان طبقه ای که فاقد وسایل تولید است و ناگزیر میباید برای مرعاش نیروی کار خود را بفروشد و در دستان کارگران در معرض ستم و استثمار سرمایه داری قرار دارند، تضاد ذاتی نا پذیر میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار وجود دارد و بر مبنای این تضاد مبارزه پیروان را علیه بورژوازی پیوسته تشدید میگردد. این مبارزه موازی با زندگی پیروان را آغاز میگردد و از راه حل مختلف رشد و تکامل میگذرد. خصوصیت سرمایه داری و صنعت بزرگ در این است که نه فقط روز بروز بزرگتر و دگرگرا می آید و کمیت آنها را افزایش میدهد بلکه موجب تمرکز و تجمع انبوه عظیمی از کارگران در یک کارخانه، مؤسسه و یا یک رشته تولیدی میگردد. این گرد آمدن تعداد کثیری از کارگران که دارای حساسات و منافع مشترک و دشمن واحدی هستند سبب میگردد که همبستگی و اتحاد در میان آنان تقویت شود. آنها دست به یک مقاومت مشترک علیه سرمایه داری میزنند و برای فروش مناسبت نیروی کار، ساعات کار کمتر و در یک کلام بهبود شرایط کار و زندگی به مبارزه مشترک برمیخیزند و برای تحقق خواستهای خود اتحادیه تشکیل میدهند و به اعتصاب متوسل میگرددند. آنچه که ما در اینجا با آن روبرو هستیم یک جنبش صرفاً خود بخودی کارگری و یک مبارزه اقتصادی است. هر چند این جنبش خود بخودی شکل جنبی آگاهی است و این مبارزه نیز نطفه ضعیف مبارزه طبقاتی محسوب می شود، اما نه هنوز میتوان از یک مبارزه طبقاتی کارگران سخن

گفت و نه از جنبشی حقیقتاً پرولتری. مارکس در این باره میگوید: "شرایط اقتصادی ابتدا توده مردم یک کشور را به کارگزار تبدیل کرد. تسلط سرمایه یک وضعیت مشترک و منافع مشترک را برای این توده پدید آورده است. بدین طریق این توده هم اکنون یک طبقه مخالف سرمایه است. اما هنوز یک طبقه برای خود نیست. در مبارزه ای که ما فقط بچند مرحله آن اشاره کردیم این توده متحد میگردد و خود را بصورت یک طبقه برای خود سازمان میدهد. منافعی که از آن دفاع میکند، منافع طبقاتی میشود. البته مبارزه طبقه ای علیه طبقه دیگری مبارزه سیاسی است." این گفتار ما رکن بدین معناست که سلطه سرمایه، بخاطر ایجاد وضعیت مشترک و منافع مشترک در میان کارگران، خود بخود مبارزه مشترکی را از سوی کارگران علیه سرمایه داران پدید میآورد. اما این هنوز بدین معنا نیست که طبقه کارگر منافع طبقاتی خود آگاهی یافته و بصورت یک طبقه متشکل در آمده است، یا بعبارت دیگر "تشکل پیروان را به شکل یک طبقه و سرانجام بصورت حزب سیاسی" تحقق نیافته و مبارزه از دایره مناسبات موجود فراتر نرفته است. تنها هنگامی میتوان از یک مبارزه حقیقتاً طبقاتی سخن گفت که مبارزه طبقه کارگر به یک مبارزه سیاسی برای کسب قدرت توسط این طبقه تبدیل شده باشد و این ممکن نیست مگر آنکه پیروان را بصورت یک حزب سیاسی متشکل شده باشد. لنین در توضیح این بحث مارکس که "مبارزه طبقه ای علیه طبقه دیگری مبارزه سیاسی است." مینویسد: "ما همه برای این اعتقادیم که وظیفه ما سازماندهی مبارزه طبقاتی پیروان را است. اما این مبارزه طبقاتی چیست؟ هنگامیکه کارگران یک کارخانه و اتحادیه رشته صنعت علیه کارفرمایان کار فرمایان خود دست به مبارزه میزنند آیا این یک مبارزه طبقاتی است؟ نه. این فقط نطفه ضعیف مبارزه طبقاتی است. مبارزه کارگران فقط هنگامی یک مبارزه طبقاتی میشود که تمام پیشروترین نمایندگان تمامی طبقه کارگر سرا سر کشور از خود بیگانه و جدا آگاه باشند و مبارزه آنها نه معطوف به کارفرمایان منفرد بلکه علیه کلیت طبقه سرمایه داران و علیه حکومتی که از آن طبقه حمایت میکند باشد. فقط هنگامیکه فرد کارگری میبرد که اعضاء از تمامی طبقه کارگر است، فقط هنگامیکه او این حقیقت را تشخیص میدهد که مبارزه جزئی روزمره اش علیه کارفرمایان منفرد و مقامات حکومتی منفرد، مبارزه ای علیه تمام بورژوازی و تمام حکومت است، مبارزه اش، مبارزه ای طبقاتی میشود." هر مبارزه طبقاتی یک مبارزه سیاسی است. این گفتار مشهور مارکس را نباید چنین درک کرد که هر مبارزه کارگران علیه کارفرمایان یا بیستی همیشه یک مبارزه سیاسی باشد. بلکه باید چنین فهمیده شود که مبارزه کارگران علیه سرمایه داران تا آنجا نیکه به یک مبارزه طبقاتی تبدیل میگردد، لذا ما یک مبارزه سیاسی می شود. وظیفه سوسیال دمکراتهاست که

دفاع از حزبیت....

از طریق سازمان زنده‌ی کارگران و ترویج و تبلیغ در میان آنها، مبارزه خودناگفته آنان را علیه ستمگران نشان به مبارزه کل طبقه، به مبارزه یک حزب سیاسی معین برای آرمانهای سوسیالیستی و سیاسی معین تبدیل کنند. این چیزهاست که نمیتوانند فعالیت محلی بدست آید. این یک درک مارکسیستی از مسئله مبارزه طبقاتی پرولتاریا، نقش مارکسیست - لنینیستها و حزب سیاسی پرولتاریا در این مبارزه است. این درک بکلی منما یزاد برداشت تحریف آمیز و بورژوازی ز مبارزه طبقاتی پرولتاریاست که اپورتونیستها ارائه میدهند. هر پروردمان طبقات یک مبارزه سیاسی نیست. مبارزه میان کارگران با سرمایه داران برای افزایش دستمزد، کاهش ساعات کار، جلوگیری از اخراج، بهبود شرایط ایمنی و بهداشت محیط کار و غیره و غیره یک مبارزه اقتصادیست. این هنوز یک مبارزه طبقاتی نیست. حتی هنگامیکه طبقه کارگری مطالبات سیاسی معین بمبارزه برمیخیزد اما نه با یک سیاست مستقل پرولتری، نه با هدف کسب قدرت سیاسی، بلکه بعنوان زانده بورژوازی و سیاستهای آن، این نیز مبارزه ای حقیقتاً طبقاتی محسوب نمی شود. کافی نیست که مبارزه طبقاتی فقط وقتی که قلمرو سیاست را دربرگیرد، واقعی، پیگیر و تکامل یافته قلمداد شود. در سیاست نیز میتوان خود را به مسائلی محدود نمود و میتوان زرف ترو به شالوده هارفت. مارکسیسم مبارزه طبقاتی را فقط هنگامی کاملاً تکامل یافته، سراسری و همه جانبه میداند که صرفاً سیاست را دربرگیرد بلکه مهمترین چیز در سیاست سازماندهی قدرت دولتی - راشمال گردد. این هنگامی است که پرولتاریا بمثابه یک طبقه در یک حزب سیاسی متشکل شده باشد و این حقیقت را تشخیص دهد که حتی مبارزه روزمره کارگران مبارزه ای طبقاتی میشود. حتی هنگامیکه طبقه کارگری برای اهداف سیاسی نزدیکتر خود همچون دمکراسی و یک جمهوری دمکراتیک بمثابه مرحله ای ضرور در روند سرنگونی نظام سرمایه داری و تسریع در حصول به هدف نهایی مبارزه میکند، این مبارزه ای طبقاتی است. با این معنا میتوان آن مبارزه طبقه کارگر را مبارزه ای طبقاتی دانست که هدفش رهایی اجتماعی پرولتاریا، برانداختن استثمار انسان از انسان و محو طبقه است. و درست است این مبارزه نمیتواند اهداف حیاتی و اساسی اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر را عمل پوشد. از این حقایق چه نتیجه ای بدست می آید؟ این نتیجه که مبارزه خودبخودی کارگری حتی وقتی که به قلمرو سیاست نیز بسط مییابد نمیتواند زانده مناسبات سرمایه داری فرا تر رود. علت چیست؟ علت آن این است که طبقه کارگر خودبخود نمیتواند

به آگاهی طبقاتی دست یابد. تاریخ تمام کشورها گواهی میدهد که طبقه کارگری قوای خود منحصراً نمیتواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیلاتی ایجاد دهد. بر ضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور بصدور قوانینی نماید که برای کارگران لازم است و غیره. این مبارزه که نشانه بیدار شدن خصومت آشتی ناپذیر کارگران با سرمایه داران است نقطه ضعیف مبارزه طبقاتی میباشود و بیانگر شکل جنینی آگاهی است. در اینجا هنوز طبقه کارگر به تضاد آشتی ناپذیری که بین منافع او و تمام نظام سرمایه داری وجود دارد آگاهی نیافته است، یعنی هنوز فاقد آگاهی طبقاتی است. اینکه لنین میگوید طبقه کارگری قوای خود منحصراً نمیتواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید، بیانگر این حقیقت است که پرولتاریا هنوز از محدود و ایدئولوژی و سیاست بورژوازی فراتر نرفته و هنوز در اسارت ایدئولوژیک بورژوازی قرار دارد. نهضت خودبخودی کارگری همان تردیونیونیسم است و تردیونیونیسم چیزی نیست جز همان اسارت ایدئولوژیک کارگران از طرف بورژوازی. آنجا نیکه طبقه کارگر نمیتواند خود بخود به آگاهی طبقاتی دست یابد، از آنجا نیکه جنبش خودبخودی کارگری نمیتواند ایدئولوژی مستقلی برای خود تنظیم کند، آنچه که وجود دارد هنوز ایدئولوژی بورژوازیست. بنا بر این هنگامیکه طبقه کارگر خود بخود به مبارزه برمیخیزد، درغیاب ایدئولوژی سوسیالیستی، الزاماً از ایدئولوژی بورژوازی تبعیت میکند. لنین دامه میدهد و میگوید: "حال که از ایدئولوژی مستقلی که خودتوده های کارگر در همان جریان نهضت خود بوجود آورده باشند نمیتواند حرفی در میان باشد، در این صورت قضیه فقط اینطور میتواند طرح شود: یا ایدئولوژی بورژوازی یا ایدئولوژی سوسیالیستی. از جریان خودبخودی سخن میرانند، لیکن تکامل خودبخودی نهضت کارگری درست منجر به تبعیت این نهضت از ایدئولوژی بورژوازی میشود. چرا نهضت خودبخودی و نهضت از راه کمتریمن مقابله با سرمایه داری ایدئولوژی بورژوازی می رود؟ با این علت ساده که تاریخ پیدایش ایدئولوژی بورژوازی بر ما شبقدمی ترا از ایدئولوژی سوسیالیستی است و بطور جا معتری تنظیم گردیده است و برای انتشار خود را یوسائل بر ما تب بیشتریست".

این تبعیت جنبش خودبخودی کارگری از ایدئولوژی بورژوازی خود را بشکل محسوسی در این واقعیت نشان میدهد که مبارزه و مطالبات آنها از دایره مناسبات موجود فراتر نمی رود. این حقیقت فقط در برگیرنده مبارزه اقتصادی کارگران نیست. مبارزه اقتصادی کارگران در موارد مختلف بدون آنکه طبقه کارگردارای آگاهی طبقاتی باشد، خصلت سیاسی پیدا میکند. این مسئله بویژه در کشورهایی نظیر ایران که در پی هر مبارزه اقتصادی و هر خواست حرفه ای کارگران، دولت مستقیمتاً در

برابر کارگران ظاهر میشود و به سرکوب آنها می پردازد، خود را نشان میدهد. در کشورهایی میریالیستی نیز در موارد متعدد مبارزه اقتصادی کارگرانی که تحت نفوذ جریانات تردیونیونیست قرار دارند، جنبه سیاسی پیدا میکنند و کارگران خواستار صدور قوانینی در جهت بهبود وضعیت کارگران یا رفع محدودیتهای ضد دمکراتیک میگردند. تردیونیونیسم نافی هرگونه سیاست بطور کلی نیست، بلکه نافی آن سیاستی است که مسئله قدرت دولتی وارد قلمرو آن گردد. یعنی آن سیاستی را میپذیرد که بدایره مناسبات موجود محدود شود. لنین میگوید: "جنبش خودبخودی کارگری بخودی خود فقط قادر به ایجاد تردیونیونیسم است (و ناگزیر آنرا ایجاد هم میکند) و سیاست تردیونیونی طبقه کارگر هم همان سیاست بورژوازی طبقه کارگر میباشود. شرکت طبقه کارگر در مبارزه سیاسی و حتی در انقلاب سیاسی هنوز سیاست وی را به سیاست سوسیال دمکراتیک مبدل نمیکند. آنچه در اینجا وجود ندارد ایدئولوژی پرولتری، سیاست پرولتری، و مبارزه طبقاتی پرولتری یعنی مبارزه آگاهانه حقایق هر کسی پوشیده باشد، در ایران تجربه نیز صحت آنرا نشان داد. کارگران ایران نه فقط خود بخود مبارزه اقتصادی را مستعد بلکه در مبارزه سیاسی و حتی در انقلاب نیز مشارکت داشتند. اما نه این مبارزه اقتصادی و نه آن مبارزه سیاسی هیچیک بمعنای یک مبارزه طبقاتی پرولتری نبود. طبقه کارگر فاقد آگاهی طبقاتی و سیاست مستقل طبقاتی بود، از همین روست که تبعیت از ایدئولوژی بورژوازی و سیاست بورژوازی پذیرد. از تمام این مباحث که طبقه کارگر خود بخود نمیتواند به آگاهی طبقاتی دست یابد بلکه منحصراً میتواند آگاهی تردیونیونی حاصل کند و "سیاست تردیونیونی طبقه کارگر هم همان سیاست بورژوازی طبقه کارگر است، این نتیجه بدست می آید که آگاهی طبقاتی را باید از بیرون جنبش خودبخودی کارگری داخل این جنبش کرد. لنین میگوید: "آگاهی سوسیال دمکراتیک در کارگران اصولاً نمیتواند وجود داشته باشد. این آگاهی فقط از خارج ممکن بود و در کرد. این وظیفه مارکسیست - لنینیستهاست که با بردن سوسیالیسم بمیان کارگران و باز رهبری مبارزه آنها اعم از مبارزه اقتصادی و سیاسی، این مبارزه را به مبارزه ای طبقاتی و آگاهانه تبدیل کنند. سوسیالیسم، طبقه کارگر را به وضعیت طبقاتی خود و وظایفی که بر عهده او قرار دارد، آگاه میسازد، پیشروترین کارگران ساختار اقتصادی و سیاسی نظام سرمایه داری را که بر طبقه کارگر ستم روا میدارد و استثمار میکند عمیقاً میشناسند و تضاد دخیمنه ای را که میان کارگران و سرمایه داران وجود دارد درک میکنند و به وظائف طبقاتی و تاریخی خود آگاهی می یابند هنگامیکه این درهم آمیختن سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگر در یک جنبش واحد انجام گرفت و پیشرو

ترین نمایندگان طبقه کارگر "پراگیده سوسیالیسم علمی و نقش تاریخی طبقه کارگر احاطه یافتند و هنگامیکه این ایده ها گسترش یافت و سازمان مستحکمی در میان کارگران تشکیل گردید که مبارزه انفاقی اقتصادی کنونی را به مبارزه طبقاتی آگاهانه تبدیل کرد." آنگاه طبقه کارگر خواه برای اهداف کوتاه مدت و یا بلندمدت خود دارای سیاستی اکیداً طبقاتی است، و مبارزه کارگران، مبارزه ای حقیقتاً طبقاتی خواهد بود. در اینجا ست که "مبارزه طبقاتی کارگران، مبارزه آگاهانه پرولتاریا برای آزادی خود از قیداستثمار طبقاتی تا دارا میگردد و به شکلعالی ترین جنبش کارگران سوسیالیست، حزب مستقل سوسیال - دمکراتیک طبقه کارگر تحول می یابد." اما مادام که این درهم آمیختن و ترکیب سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگران انجام نگرفته و حزب مستقل طبقه کارگر بعنوان سنتز سوسیالیسم علمی و جنبش خودبخودی کارگری شکل نگرفته است طبقه کارگر در سارت ایدئولوژیک بورژوازی و سیاست بورژوازی باقی خواهد ماند. این تا کیدبیش زحدر مسئله آگاهانه نافی مبارزه اقتصادی کارگران و نقش اتحادیه ها در مبارزه طبقه کارگر است و نه نافی این حقیقت که پرولتاریا بنا به غریزه طبقاتی خود به سوی سوسیالیسم تمایل دارد. هم مبارزه اقتصادی و روزمره کارگران ضروریست و هم متشکل شدن کارگران در اتحادیه ها. فقط بحث بر سر این است که اگر مبارزه در همین حد باقی بماند، و متشکل آنها نیز در حد اتحادیه باقی بماند، طبقه کارگر هنوز از سیاست بورژوازی فراتر نرفته است. در همین حال این حقیقت که پرولتاریا بنا به غریزه طبقاتی خود به سوی سوسیالیسم تمایل دارد از این جهت که سوسیالیسم علم رها نمی طبقه کارگر است، وضعیت طبقه کارگر ا بدستی تشریح میکند، علل سیه روزی بین طبقه را بخوبی توضیح میدهد، و راه رهایی وی را از قیدستثمار نشان میدهد و دقیقاً بیانگر منافع و آرمانهای پرولتاریاست، حقیقت دارد، فقط با این شرط که این سوسیالیسم بدرون کارگران برده شود، بدون این شرط، طبقه کارگر تحت سارت ایدئولوژی بورژوازی که وسیعاً در جامعه رسوخ یافته و امکانات بسیار زیاد برای انتشار و موم آن وجود دارد باقی خواهد ماند و این ایدئولوژی خود را به طبقه کارگر تحمیل خواهد کرد، تنها بردن سوسیالیسم به درون طبقه کارگر، در آمیختن سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگر و ایجاد یک حزب مستقل پرولتری میتواند پرولتاریا را از سارت ایدئولوژی بورژوازی و سیاست بورژوازی نجات دهد. این حقیقت را تجربه همه کشورهای که در آنها طبقه کارگر آگاهانه طبقاتی دست یافته و حتی قدرت سیاسی را در دست گرفته است با ثبات رسانده است. در این کشورها نیز یک دوران جدائی سوسیالیسم و طبقه کارگر وجود داشته است و تنها با تلاش مستمر و پیگیر کمونیستها برای بردن آگاهانه درون طبقه کارگر

جنبش طبقه کارگر به یک جنبش آگاهانه تبدیل شده است. "سوسیال دمکراسی ترکیب جنبش طبقه کارگر و سوسیالیسم است. وظیفه او این نیست که بطور غیرفعال به جنبش طبقه کارگر در هر یک از مراحل جداگانه اش خدمت کند. بلکه باید منافع جنبش را بطور کلی بیان نماید، به این جنبش هدف نهائی و وظائف سیاسی اش نشان دهد و استقلال ایدئولوژیک - سیاسی آنرا حفظ کند. جنبش طبقه کارگر جدا از سوسیال دمکراسی کوچک و ناچیز میشود و ضرورتاً بورژوازی میگردد. در هر کشوری دورانی وجود داشته که جنبش طبقه کارگر جدا از سوسیالیسم وجود داشته و هر یک راه خود را می پیمود و در هر کشوری این جدائی هم سوسیالیسم و هم جنبش طبقه کارگر تضعیف کرده است. فقط ادغام سوسیالیسم با جنبش طبقه کارگر در تمام کشورها یک پایه مستحکم برای هزد و آفریده است. اما در هر کشوری این ترکیب از نظر تاریخی به شیوه های منحصر بفرد در انطباق با شرایط زمانی و مکانی حاکم تکامل یافته است." آنچه که امروز همچنان بعنوان یک وظیفه مبرم در برابر ما ر کسبیت - لنینیستهای ایران قرار دارد، هنوز هم تلاش برای ترکیب و درهم آمیزی سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگر در یک کل واحد و جدائی نا پذیر است. واقعیت این است که هنوز جنبش طبقه کارگر جنبش آگاهانه طبقه کارگر نیست. هنوز حزبی که سنتز جنبش خودبخودی طبقه کارگر و آگاهی ها شده و این دورا در یک جنبش واحد و تفکیک نا پذیر گرد آورده باشد وجود ندارد. داشتن برنامه حزبی و تاکتیک حزبی هر چند گام مهمی به پیش محسوب میشود کافی نیست. تلاش و آفری لازم است تا جنبش طبقه کارگر ایران به یک جنبش حقیقتاً آگاهانه و مبارزه آن به یک مبارزه طبقاتی تبدیل گردد. اما نکته ای که درک آن در اینجا حائز اهمیت است، در نظر گرفتن این حقیقت است که این ادغام و ترکیب سوسیالیسم و جنبش طبقه کارگر در هر کشوری "از نظر تاریخی به شیوه های منحصر بفرد در انطباق با شرایط زمانی و مکانی حاکم تکامل یافته و می یابد. بنا بر این در ایران نمیتوان به الگوهای تجربه شده در کشورهای دیگر چسبید و شیوه های را برگزید که با سطح کنونی جنبش ما و شرایط زمانی و مکانی که ما در آن بسر میبریم هماهنگی نداشته باشد. گروهی بیهوده در تلاشند مطابق "شیوه های منحصر بفرد" روسی یا چین معضل جنبش ما پا سخ گویند. اما جنبش کمونیستی ایران نمیتواند به دوران محافل ترویجی عقب نشیند. این جنبش حداقل حامل یک تجربه ۷۰ ساله است. طبقه کارگر ایران نیز طی این دوران مراحل مختلفی را از سر گذرانده است. درست است که ما میگوئیم جنبش طبقه کارگر ایران هنوز یک جنبش حقیقتاً طبقاتی نیست، اما چه کسی میتواند تجربه و آگاهی جنبش کارگری ایران را فقط طی ده سال گذشته انکار

کند. طبقه کارگر ایران یک انقلاب را پشت سر گذارده است. تجربه و آگاهی و همبستگی کارگران ایران در دوران پیش از قیام ۵۷ و دوران پس از آن یکی متفاوت است. این حقیقت را هیچکس نمی تواند انکار کند که بویژه در حین قیام و مدتی پس از آن سوسیالیسم وسیعاً ب میان کارگران برده شد و هزاران کارگر با روح آگاهی طبقاتی پرورش یافتند. سازمان ما علیرغم نواقص و انحرافات خود در دوران پس از قیام تا انشعاب ۵۹ و در محدوده معینی پس از این انشعاب تا نیمه اول دهه ۶۰ نقش بس مهمی در آگاهی و بیداری کارگران و متشکل ساختن آنها ایفا نمود و در همین محدوده مبارزه کارگران جنبه طبقاتی بخشید. البته این بدان معنی نیست که روند معکوس چند سال اخیر نیز نا دیده انگاشته شود. سرکوب و قلع و قمع هزاران کارگر آگاه، سرکوب و تضعیف روز افزون سازمان های مارکسیست - لنینیست در ایران، انشعابات مکرری که سازمان ما با آن روبرو گردید، توأم با زائل شدن آگاهی طبقاتی بخش وسیعی از کارگران که تحت رهبری اپورتونیستهای اکثریتی قرار گرفتند، همه و همه اثرات منفی و مخرب خود را بر جنبش طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی آن برجای گذاشته است. با این وجود مبارزه آگاهی در میان کارگران افشاندن شده و حتی گرایشات معین فکری و سیاسی در درون کارگران و در میان پیشروترین نمایندگان آنها توأم با سازمانهای سیاسی شکل گرفته اند. ما نمیتوانیم وظیفه خود را بدون در نظر گرفتن این حقایق و مرحله کنونی رشد جنبش کارگری انجام دهیم. کسی که این حقایق را نمی بیند یا نمی خواهد ببیند، نه فقط یک دنباله رویی مقدار است، بلکه به عیب تلاش میکند جنبش کارگری را به عقب بکشد. آنچه که امروز لازم است و هر کسی که بر خود نام مارکسیست - لنینیست میگذارد و وظیفه خود را تبدیل مبارزه کارگران به یک مبارزه طبقاتی قرار داده است باید آن را مدنظر داشته باشد، تلاش برای تمرکز همه نیروهای حقیقتاً مارکسیست - لنینیست که تعداد آنها هم اکنون نیز بسیار بالاست، ما پراکنده و غیر متمرکز اند، در یک سازمان واحد طبقاتی پرولتری بمنظور مداخله هر چه فعالتر در جنبش طبقه کارگر، شاع هر چه بیشتر ایده سوسیالیسم در میان کارگران و سازماندهی و رهبری مبارزه طبقاتی کارگران در جهت دمکراسی و سوسیالیسم است. بر هر کسی که واقعاً از منافع طبقه کارگر دفاع میکند، این حقیقت پوشیده نیست که در شرایط کنونی انجام این وظیفه حتی از عهد سازمانهای موجود ساخته نیست تا چه رسد به افراد هسته ها و محافل. فقط تمرکز همه نیروها و منابع جنبش کمونیستی ایران در یک تشکیلات واحد، این امکان را پدید می آورد که با تقسیم کار صحیح، صرفه جوئی در اختصاص منابع و نیروها، هدایت تمامی انرژی های که امروز هر زیر و بسوی یک

روند، نه وحدت و انسجام، که...

از صفحه ۳

مسئولیتش افتاده است و میخواهد قبل از پیرداختن به اوج افلاک وضع خانه اش را سر و سامانی بدهد " تمام می شود .

درج یک چنین مقاله ای - قطع نظر از اهداف نویسنده - در یکی از روزنامه های رسمی و معتبر رژیم، قبل از هر چیز حاکی از شرایط طاقتورانه و سیاسی و تشدید اختلافات درونی است. مقاله در خلال نفی سیاستها و عملکردها ساله رژیم و ابراز خصومت ویژه نسبت به " تندروها "، اساساً به تبلیغ و جانبداری مشی نوینی می پردازد که امروزه در فسنجانی علمداران گشته است. از همین رو، درج آن در روزنامه اطلاعات نامی توانست و کنش تند و سریع مخالفین و خصوصاً " حزب اله " را با سر نیا نگیرد. بلافاصله بسیاری از نمایندگان مجلس، ضمن انتقاد از روزنامه اطلاعات، نویسنده مقاله را شدیداً مورد حمله قرار دادند، رئیس مجلس نیز مقاله یا دنده را تقبیح نمود. نماینده سلماس نویسنده مقاله را " رشیدی مطلق " و نوشته ویرا " مقاله کثیف و غفنی " که " هزاران برابر کثیف تر از مقاله رشیدی مطلق " است، نامید. او به دفاع از عملکرد ده ساله رژیم و بطور مشخص مسئله جنگ و ادامه آن برخاست و گفت " این قلم به مزد جنگ مقدس هشت ساله را... جنگ بی حاصل می خواند و شعار دادن علیه آمریکا را کار احساسات و بی نتیجه می خواند و ادعا می کند که این شعارها به جایی نرسیده است و حال آنکه نظر مبارک امام غیر از این است. " بخاطر بیارویم زمانی را که منتظری سیاستهای ده ساله رژیم و مشخصاً مسئله جنگ را زیر سؤال برده بود، با چه عکس العمل خشمگینانه و انتقام جوینانه ای از جانب خمینی مواجه گردید. خمینی در مقابل او از عملکرد ده ساله رژیم و علی الخصوص از سیاست رژیم در قبال جنگ دفاع نمود و منتظری را به سختی کوبید و سر جای خود نشاند. نماینده مجلس، در اینجا نیز برای کوبیدن نویسنده مقاله همان سخنان خمینی در مقابل حرفهای منتظری را ملاک قرار داد و همان استدلال از این سیاستها دفاع نمود " ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پیشیمان از عملکرد خود نیستیم، راستی مگر فراموش کرده ایم که ما برای ادای تکلیف جنگیده ایم و نتیجه فرع آن بوده است. " این نماینده علاوه بر آنکه نویسنده مقاله را مردی " نا پاک " خواند که مردم و " امام " را در پای " سلام ناب آمریکائی " قربانی کرده است، صراحتاً او را " ضد اسلام "، " ضد انقلاب و ضد امام " خواند و سرانجام با ذکر اینکه اگر " هزاران هزار برابر این پولها " صرف شود، " مردم با زحمت... شهید بدهند تا نام اسلام و قرآن و اله روی زمین بماند " از خط " حزب اله " دفاع نمود و به سخنان خود پایان داد.

نمونه دوم: نمونه دیگری از تشدید اختلافات

و دسته بندیها را در سخنان حائری زاده نمایند. بیرجند در مجلس شورای اسلامی، و عکس العمل جناح مقابل، با وضوح هر چه تمام تر می توان مشاهده کرد. از آنجا که مضمون گفتار مخالفین علیه یکدیگر بقدر کافی روشن است و ما را از هر گونه تفسیری بی نیازی سازد، سعی میکنیم عین گفتار آنها را (حتی المقدور بطور خلاصه) در اینجا نقل کنیم. حائری زاده در سخنان قبل از دستور روز سه شنبه ۱۴ شهریور، ضمن اشاره به مرگ خمینی و تحولات بعدی، در پوشش گفتگوی " امام " از تضعیف " حزب اله " و کنار گذاشته شدن سران این جناح چنین شکوه میکند " بعد از توای پدر، ای امام... چنان یتیم ماندم که هنوز آب کفن تو خشک نشده به آبرویمان تا ختند... پدر و هر بریتیم ما ندیم تو روح اله موسوی بزرگ که رفتی موسوی های خط تونیز یکی یکی از گردونه کابوس است و قضاوت خارج شدند. تو با دو چشم می نگرستی و هر زمان به جناحی و طیفی از اصحاب نظر عنایتی داشتی اما بعد از تو با فرو بستن چشمانت گویی یک طیف و جناح که لطف خاص بر آنها داشتی از چشم بعضی ها افتاده اند. " این نماینده علاوه بر این شکوه ها و این انتقادات کلی نسبت به سیاستهای جناح مسلط هيات حاکمه، از سیاستهای وزارت امور خارجه بطور مشخص تر انتقاد می کند و در این مورد میگوید " ما ما... تو از غوغای جنایات آل سعود دست پرورده آمریکای جنایتکار خون جگر از دنیا رفتی... بعضی ها چشمان تو را دور دیده اند و صحبت از آشتی و معامله سیاسی با آل سعود قاتل فاسد میکنند... اکنون جمعی ما را به خوردن گندم حرام و وی شوی می کنند تا از بهشت انقلاب اسلامی تو بیرون رانده شویم. ای سوسه های شیطان در بهشت انقلاب است... حائری زاده همچنین در دفاع از یکی دیگر از نمایندگان مجلس که در جریان رای اعتماد دینار وزیر کابینه فسنجانی از وزیر امور خارجه انتقاد کرده بود میگوید " موضوع بعدی مسئله صالح آبادی، مومن، زندان کشیده، مبارز و فرزند انقلاب است که چند جمله ای از وزارت خارجه در جلسه علنی انتقاد داشت که برخی کوتاه فکران تنگ نظر به تنظیم طوماری علیه وی در مشهد پرداخته اند، این طومار طومار اختناق است... این شمر و شمرها چه کسانی هستند که قدمی کشند تا حلقوم حاکمونی را از قفا ببرند. " حائری زاده پس از این حملات و افشاگریها علیه مخالفین خود، به تهدیدات جناح مقابل نیز اشاره ای میکند " آیا این حریت و آزادی است که فردی محترم در منبری بگویند اینها کسبه مخالف بودند و یا مخالفت کرده اند و یا مخالفی به فلان وزیر داده اند در انتخابات بعدی از دم تیغ قلم خودخواهیم گذرانند و در این دوره مجلس از قلم ما در رفته اند... " (رسالت - ۱۵ شهریور ۶۸)

سخنان حائری زاده علیه مخالفین خود و در دفاع از جناحی از هیات حاکمه که امروزه گوشه صحنه رانده شده است، و اکنش شدید دسته مقابل را برانگیخت. موحدی ساوچی نماینده مجلس،

ضمن محکوم کردن سخنان حائری زاده به شدت به وی حمله کرد و حتی او را " دشمن انقلاب " خواند. وی در سخنان پیش از دستور روز چهارشنبه ۱۵ شهریور از جمله چنین اظهار داشت " روز گذشته یکسی از نمایندگان تحت لوای پادامام، عقده های باندی فرو خورد و خود را بصورت بذر هائی از کینه در سطح سیاسی آرامی که پس از نمایش شکوهمند مردم و پادامام و حضور پیر انتخابات بوجود آمده بود پاشید که شاید درختی از اختلاف رشد کند " موحدی ساوچی علاوه بر آنکه مخالف خود را طرفدار " سلام آمریکائی "، طرفدار لیبرالها و فاسدین اخلاقی خواند اظهار داشت که وی " با دشمنان اسلام و انقلاب همدردی " میکند و " در فضای وحدت "، " نغمه شوم اختلاف " سر میدهد. او همچنین ضمن دفاع از وزیر امور خارجه در مورد مخالفین وی گفت: " بعضی از آقایان تحت عنوان اینکه به وزیر خارجه رای میدهیم، اما سیل تهمت و افتراء به مسئولین نظام جمهوری اسلامی و سیاست خارجی آن وارد میکنند و بعد هم با دادن ۲۵ رای مخالف و... رای ممتنع عملاً در جهت تضعیف وزیر خارجه و تقویت رژیم متجاوز عراق قدم برمیدارند " و بلاخره صحبت های همپالگی خود را مبنی بر وجود اختناق به سخنان نماینده مستعفی کرج تشبیه میکند که " پس از استعفاء اظهار ندامت نکرد " و خلاصه به او حالی میکند که سانی که در درون مجلس صحبت از اختناق میکنند جایشان کجاست و با آنها چگونه رفتار می شود. (رسالت - ۱۵ شهریور ۶۸)

این فقط دو نمونه از ده ها رویدادی است که هر روز و هر ماه اتفاق می افتد و تشدید اختلافات فیما بین دسته های مختلف هیات حاکمه را منعکس می سازد. القاب و جملاتی که مخالفین علیه یکدیگر بکار می برند، تا آنجا که همدیگر را " شمشیر "، " شیطان "، " دشمن انقلاب "، " ضد انقلاب " و غیره می خوانند، بقدر کافی با زتاب دهنده تضادهای حدت یافته هست و جایی برای تفسیر باقی نمی گذارد. ما نخواستیم در مورد اختلاف بر سر ابقاء محتشمی و موسوی، اختلاف بر سر رای اعتماد دینار، اختلاف بر سر برنامهای اقتصادی، اختلاف بر سر ایجا در رابطه با آمریکا و بسیاری از اختلافات دیگر که طی همین رویدادهای اخیر بروز یافته است وارد بحث شویم. مواردی که حتی مجلس شورای اسلامی را به تشنج و ناگزیر تعطیلی کشانید، آنها هم با وجود توصیه های خامنه ای و چاشنی سخنان خمینی مبنی بر " اجتناب از تنازعات در مجلس ".

بنا بر این، روشن است که سخنان سران رژیم حول " هما هنگی و همدلی " و تبلیغات روزافزون آنها پیرامون " وحدت و یکپارچگی " تماماً پوچ و بیربط اند. وحدت و یکپارچگی از زیر بار آرزوی جمهوری اسلامی بوده است. این آرزو ما دست نیافتنی است. انسجام و هما هنگی ده سال در شیپورهای مختلف دمیده شد، اما با زهم دست ندادن دوجیزی عاید رژیم نگردید. بی تردید بعد از این نیز از این تبلیغات میان تهی چیزی عاید رژیم نخواهد شد، چرا که

از زمان - نشریات

از صفحه ۱۰

قطعی زما رکسیسم روی برتا فتندوبه ارتداد کامل گزایدند. درکشورهای اردوگاه سوسیا لیسیم نیز نتایج این خط مشی درعرصه های اقتصادی و سیاسی، به بحرانی انجامید که امروزه نقطه اوج خود رسیده است. بنا براین برخلاف ادعای بااعلی آنچه که ما شاهد فروپاشی آن هستیم، مضمینی اپورتونیستی است که خروشچفیت ها پایه گذاران بودند، واروکمونیسیم نه ثمره و نتیجه خط مشی استالینی بلکه ثمره و نتیجه خط مشی اپورتونیستی خروشچف است. بحران جنبش کمونیستی جهانی چیزی جز بحران خروشچفیسیم، بحران فروپاشی خطوط اپورتونیستی نیست. با بااعلی بیهوده میکوشد بحران را بشیوه ای ترسکیستی تبیین کند و ترسکیسم را مارکسیسم - لنینیسم جا بزند. همانگونه که گورباچف بیهوده تلاش میکند با حمله به خط مشی لنینی استالین، خط اپورتونیستی خروشچف را پیگیرانه ترپیش برد. و بالاخره همانگونه که مرتدین مجار، بیهوده تلاش میکنند با حمله به خط مشی استالین، ارتداد خود را پنهان بدارند. هیچ جای تعجبی هم نیست وقتیکه موضع با بااعلی، مرتدین مجارستان، اوروکمونیسیتها و سوسیال دمکراتها یکدست از کار در می آیند. این گام با بااعلی به عقب با نظرات او در مورد مسئله تشکیلات تکمیل میگردد. در اینجا کلام معلوم میگردد که حمله او به استالین و حزب استالینی چیزی جز نفی حزب لنینی و دفاع از یک تشکیلات خرده بورژوازی بی دروپیکر ترسکیستی نیست. وی در "قطعنامه در باره بحران تشکیلاتی ورژوژیسیم" سا نترالیسم دمکراتیک "ضمن بحث در مورد مسائل تشکیلاتی خودشان یک حکم عام در مورد جنبش کمونیستی نیز صادر میکند و مدعی میشود که هر حزب لنینی یا دآزادی بی قید و شرط مباحثه و انتقاد آشکارا در همه جا بپذیرد. البته مسئله به همین جا نیز خاتمه نمی یابد: "در تشکیلات لنینی ضمن تاکید بر اصل تبعیت اقلیت از اکثریت، محکومیت فراکسیونها (ایجاد گروهی بر مبنای پلانفرم معین و انضباط درونی ویژه) و برابر حقوقی، گروه بندیهای موقت حزبی بر پایه پلانفرمها (یا جناحها) اصولا مردود شناخته میشوند. "نتیجتا اینکه" "مروز بویژه با توجه به مختصات و ویژگیهای رشد بین المللی و ملی جنبش طبقه کارگر در کشور ما، ایجاد حزب انقلابی توده ای کارگران بدون وجود جناحها (گروه بندیهای مختلف و موقت حزبی) غیر ممکن است. شرایط بین المللی مذکور عبارتند از بحران جنبش کمونیستی (که با زتاب تجزیه و فروپاشی مشی مسلط استالینی است) تنوع گرایشات در این جنبش و بازبینی عمومی تئوری مارکس در پرتو شرایط بغرنج جهانی. خود ویژگی شرایط ملی ما نیز بدین قرار است: پراکندگی و تجزیه مدافعی کمونیزم به فرقه های بیشمار که هنوز مرحله تدارک

نظری و عملی ایجاد حزب طبقه کارگر را در شرایط پس از انقلاب بهمین زسر میگذرانند. از اینسو و حقوق اقلیت های حزبی با دیدیش زپیش مورد تأکید قرار گرفته، در اساسا نامه حزبی گنجانده شوند و بالاخره پس از این صغرا و کبرا چینی ها نتیجه اصلی بدست می آید: "اقلیت حزبی یا دآزادی این حقوق و نظایر آن باشد: برخورداری از ارگان مباحثاتی با هیئت تحریریه ویژه، بهره مند شدن از امکان پخش نشریات خود از طریق شبکه های عمومی توزیع نشریات حزبی و اعزام نمایندگان خود به کنفرانسها و کنگره های حزبی بر مبنای رعایت انتخابات تناسبی نمایندگان بر پایه پلانفرمها".

اینکه حزب لنینی چیست و موازیم و معیارهای حاکم بر این حزب کدامند، مسئله مبهم و ناروشنی نیست. تئوری لنینی تشکیلات بشکل کامل و جامع خود در سه نوشته لنین چه با بد کرد؟ یک گام به پیش دوگام به پس و نامه بیک رفیق بیان گردیده است. در این نوشته مجال بحث بر سر این مسئله نیست. آنچه که مورد بحث میباشد پاسخ به این سؤال است که آیا در حزب لنینی آزادی بحث و انتقاد میتواند بی قید و شرط باشد یا سخن منفی است. در تشکیلات لنینی آزادی کامل بحث و انتقاد وجود دارد و هر عضو حزب حق دارد آزادانه نظر خود را ارائه دهد و از سیاستهای حزب انتقاد کند. این آزادی بحث و انتقاد نه فقط در درون تشکیلات میتواند وجود داشته باشد، بلکه در مطبوعات سازمانی یعنی نشریاتی که به این مباحث اختصاص یافته نیز وجود دارد. اما این آزادی کامل بحث و انتقاد هم محدود است و هم مشروط.

بحث و انتقاد در چارچوب اصول و مبنای برنامه ای و اساسا نامه ای میتواند آزاد باشد و بطور کامل هم آزاد باشد. و نه خارج از آن. این بحث و انتقاد دنیا بدو حثت عمل را از بین ببرد. در عین حال بحث و انتقاد دلنی هم از طریق ارگانهای تعیین شده، در آنجا نمی محدود و مشروط میشود که به مسائل امنیتی مربوط میگردد و یا در لحظاتی که برای یک حزب تعیین کننده است و میتواند بر روحیه توده ها تا شایر منفی بگذارد و دشمن را تقویت کند. آزادی بی قید و شرط مباحثه و انتقاد آشکار در همه جا تشکیلات

لنینی که بخواد هدیرولتاریا را در نبردهای سهمگین طبقا تئوری کداسا زگار نیست. تشکیلاتی که آزادی کامل بحث و انتقاد را نپذیرد شایسته نام تشکیلات لنینی نیست. بهمانگونه که آزادی بی قید و شرط مباحثه و انتقاد آشکار در همه جا نیز نمیتواند در یک تشکیلات لنینی حاکم باشد. اما اینکه این "آزادی بی قید و شرط" بجای انجام مباحث بعدی با بااعلی روشن میگردد. و ضمن اینکه در حرف تبعیت اقلیت از اکثریت را میپذیرد و ظاهرا فراکسیونیسیم را محکوم میکند، اما در عمل هم تبعیت اقلیت از اکثریت را نفی مینماید و هم فراکسیونیسیم را تا غنیمت میکند. با بااعلی علی الحساب از حقانیت و اصلیت "وجود جناحها" دفاع میکند و خواستار برخورداری "اقلیت" از ارگان مباحثاتی با هیئت تحریریه ویژه "خود میگردد که البته "نظائر آن" هم در آینده مطرح خواهد شد. کسی که الفبای کار تشکیلاتی را بداند میفهمد که این یعنی در عمل ایجاد یک فراکسیون یا فراکسیونها. گروههایی بنا سازماندهی خود، انضباط ویژه خود، پلانفرم خاص خود و در یک کلام ایجاد یک تشکیلات یا تشکیلاتها در درون ظاهر یک تشکیلات. آنچه که با بااعلی مطرح میکند در حقیقت نقطه آغاز نیست برای خردمختاری، نفی تبعیت اقلیت از اکثریت، نفی تبلیغ و ترویج مواضع تصویب شده و رسمی یک تشکیلات از سوی اقلیت. تز با بااعلی به چیز دیگری نمی انجامد جز ایجاد فدراسیون و اعلام بی اعتمادی در تمام یک تشکیلات. روشن است که این نظرات با بااعلی میتواند برای یک باشگاه بحث و فحص یک گروه و محفل ترسکیست کلام مقتضی باشد، اما حتی به در یک تشکیلات مبارز هم نمی خورد تا چه رسد به حزب لنینی. از آنچه که گفته شد نتیجه میگیریم که با بااعلی در برخورد با برخی مسائل یک گام به پیش در جهت گسست از مواضع اپورتونیستی راه کارگر (جناح دفتر سیاسی) برداشت، اما در برخورد به برخی مسائل دیگر از جمله مسئله بحران جنبش کمونیستی جهانی، مسائل کشورهای اردوگاه سوسیا لیسیم و تئوری تشکیلات با پذیرش مواضع ترسکیستی نه فقط گامی به پیش برداشت، بلکه یک گام هم به پس نهاد.

اعضا، فعالین و هواداران سازمان!

برنامه سازمان را در میان توده های مردم

تبلیغ و ترویج کنید و در توزیع هر چه

گسترده تر آن بکوشید.

دفاع از حزبیت، علیه بی حزبی

مارکسیسم - لنینیسم بر مبنای تاریخ و حرکت اقتصاد نظام سرمایه داری، ضرورت و اجتناب ناپذیری جایگزینی نظام سوسیالیستی را بجای نظام سرمایه داری به اثبات رسانده و نشان داده است که نظام سرمایه داری در پروسه تحولی خود پیش شرطهای عینی و مادی را برای بین دگرگونی فراهم میسازد. نیروی محرکه این تحول تاریخی، مبارزه طبقاتی و حاکمیت انقلابی آن پرولتاریاست که هدف و رسالتش برانداختن نظام طبقاتی سرمایه داری، محرومیت استثمار و استقرار یک جامعه کمونیستی است. او همین روست که کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و برقراری دیکتاتور پرولتاریا بمثابه ابزار جهت تحقق این ضرورت تاریخی و وظیفه سترگ پرولتاریا اعلام شده است.

اما طبقه کارگر نمیتواند به اهداف طبقاتی و تاریخی خود جامه عمل پوشد، مگر آنکه در یک حزب سیاسی مستقل و متمايز از تمام احزاب بوسان زمانهای طبقاتی دیگر، یعنی حزبی یا ایدئولوژی و سیاست پرولتری متشکل شود.

مارکس و انگلس بنیادگذاران کبیر سوسیالیسم علمی را همان آغاز مکرر بر این حقیقت تاکید نمودند و سرانجام آنرا بصورت یک مده مشخص در اساسنامه انترناسیونال اول قرار دادند که: "طبقه کارگر در مبارزه خود علیه قدرت جمعی طبقات دارا فقط با متشکل شدن در یک حزب سیاسی، متمایز و در تقابل با تمام احزاب کهنه ای که توسط طبقات دارا تشکیل شده اند نمیتواند بمثابه یک طبقه عمل کند. این شکل طبقه کارگر در یک حزب سیاسی بمنظور تامين پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف نهائی آن: الغاء طبقاتی امری ضروری است.

اتحاد نیروهای طبقه کارگر که هم اکنون از طریق مبارزه اقتصادی بدست آمده است، باید در عین حال بعنوان اهرمی در دست این طبقه در مبارزه اش علیه قدرت سیاسی سرمایه داران و ملاکین یکار گرفته شود. اربابان زمین و سرمایه همیشه از امتیازات سیاسی خود برای دفاع و بدی کردن انحصار اقتصادی خویش ربه بردگی کشاندن کاراستفاده خواهند کرد. بنا بر این کسب قدرت سیاسی به وظیفه سترگ طبقه کارگر تبدیل شده است.

اکنون بین حقایقیه ای، بدیهی و غیر قابل انکار که تجربه دهه سال جنبش کارگری صحت و حقایق آنها را با اثبات رسانده است با دیدن هر کس که برخورد نامارکسیست - لنینیست میگردد حکم الفبا را پیدا کرده باشد. اما متأسفانه در جنبش ما هنوز این حقایق که طبقه کارگر بدون تشکیلات هیچ است، قدرت طبقه کارگر در سازمان یافتگی، همبستگی

کمک های مالی رسیده

هلند		آلمان	
۲۵ فلورن	صمد	۲۵۰ مارک	فعالیت های هنری
۲۲۳ فلورن	نشریات	۱۰۰ مارک	نشریات
۷۵ فلورن	فدائی شهید زهره مدیرشانه چی	۲۹۸ مارک	سراسری
۷۵ فلورن	فدائی شهید حسین فاطمی	۸۳۷/۵ مارک	سراسری
۷۵ فلورن	میترا بلبل صفت	۱۰۰ مارک	کاسل نشریات
۷۵ فلورن	خرونینگن		گوتینگن
۳۷۵ فلورن	نشریات	۲۳۰ مارک	نشریات
۱۱/۲۵ فلورن	نشریه کار		برلین
۲۹۱۵ تومان	مدحسین هرمزگان	۱۰۰ مارک	نشریات
۴۰ فلورن	میترا بلبل صفت	۵۰۰ مارک	"
۴۰ فلورن	حسین فاطمی	۱۲۰ مارک	سعید سلطانیور
۴۰ فلورن	بهر روز دهقانی		هانوفر
۱۰۰ فلورن	زندانی سیاسی	۱۰۰۰۰ مارک	آکسیون مالی
۱۰۰ فلورن	اسداله پنجه شاهی	۱۵۵/۵ مارک	نشریات
۱۰۰ فلورن	خانواده شهدا و زندانیان سیاسی	۱۴۸ مارک	نشریات
	امیر فاطمی	۱۷۷/۵ مارک	نشریات
	بدون کد	۹۰ مارک	"
	اطریش	۱۲۵ مارک	"
۲۵۰۰ شلینگ	سیاهکل		فرانکفورت
۲۵۰۰ شلینگ	زند با دقای رزمنده	۵۰ مارک	سولماز
۲۵۰۰ شلینگ	پویان	۶۳ مارک	نشریات
	هواداران سفخا (اقلیت)	۱۰۰ مارک	دومین کنفرانس سازمان
۲۵۰۰ شلینگ	دروین	۱۵۲/۵ مارک	نشریات
۵۰۰۰ شلینگ	پویان	۱۰۰ مارک	نشریات
۵۰۰۰ شلینگ	ناصر		دانمارک
۵۰۵۰ شلینگ	نغمه	۶۰۰۰ کرون	بدون کد
۴۹۵۰ شلینگ	زندانی سیاسی	۶۸۰۰ کرون	بدون کد
		۲۵۰۰ کرون	بدون کد
		۳۰۰۰ کرون	نشریات
	ایتالیا		سوئد
۷۰۰ مارک	نشریات	۴۰۰۶ کرون	نشریات
		۱۲۲۰ مارک	نشریات
	انگلیس	۳۰۰ کرون	اتحاد
۱۰۰ پوند	نشریات		فرانسه
۲۵ پوند	ضرورت کمک مالی		نشریات
۳۰ پوند	زندانیان سیاسی		
	آمریکا		
۵۰۰ دلار	کالیفرنیا ۲۲-ح	۱۰۰۰ فرانک	نشریات

برای تماس با
سازمان چریکهای فدای خلق ایران (اقلیت)
نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان
و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها
بخواهید نامه هایتان را به آدرس زیر بفرستند.
Post Fach 302921
1000 Berlin 30
West Germany

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی
زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به
آدرس سازمان ارسال نمائید.
A.MOHAMMADI
490215483
Amro Bank
Amsterdam..HOLLAND

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق